

تابش خودگردانی

دفتر 1

در گستره گلستان

و

گیل ماز

1379/2000



بمون تیوری

تبرستان ۱۳۸۰

تابش خودگردانی

دفتر 1

در گستره گلستان

و

گیل ماز

1379/2000

بمون تیوری

تبرستان 1380 / 2001 Tabarestan

بمّون تپوری

تابش خودگردانی

دفتر 1

در گستره گلستان و گیل ماز

1379/2000

روی شمار: 249

چاپ و پخش: تبرستان 2001

<http://www.tabarestan.org>

info@tabarestan.org

آنچه می‌خوانید

رویه	نام
5	سخن آغاز
7	نمایه‌های البرز و ری در تاریخ طبری
22	سرگشاده به هفته‌نامه گلستان ایران
25	یاپراق، برگ پوسیده‌ای آویزه درختی کهنه
33	در مرگ غزاله که از زندگی می‌گریخت
35	موسیقی ترکمن
48	سخنی چند درباره کتابشناسی طالب آملی
69	کتابشناسی افسانه امیر پازواری
74	امیر پازواری بر ساخته بر جا
86	نگاهی به آئین نقد دوستداران امیر افسانه‌ای
91	یادی از سراینندگان دگراندیش قربانی قاجار
100	چند یادآوری به یادآوران زنده یاد شهاب
105	هنوز از سدهات سالی مانده است
111	دیو سازی شاهنامه، ایران پرستان دو دین و راه بری فرهنگی
114	گزارشی از سفرنامه‌نویسان بیگانه در مازندران

125	تبرستان در تاریخ طبری
206	نامداران مازندران-اسکندر IV رستم‌داری
208	نامداران مازندران- ابراهیم III مرعشی
209	ارمغان کم‌داری و شتاب چاپ: انگلیس، پشتیبان ترکمن‌ها
214	کالبد شکافی جنایتی فرهنگی
221	نامداران مازندران- اردشیر برزگر
222	نگاهی به نگاه یوسفی بر خاطرات اردشیر آوانسیان
230	گفتگوی و پیامی دیگر
232	نمایشته گپی برای تاسیانی جکتاجی
245	رویش میرا- میانه دو نمایشته گپ

سخن آغاز

آنچه در این دفتر پیش روی خواننده نهاده شد، گزیده‌ای از کارنامه بویسی این قلم در پهنه فرهنگ و هنر سه استان امروزی: گلستان، مازندران و گیلان است. زمان سنجی نوشته‌های این دفتر از بوم‌نشینی و پیشنهاد نامگذاری گیل ماز - تابستان 1374 - تا دیدن پایکوبی سرخ و سبزهای ژرمنی در جشن 2000 سالگی خانواده خدا و شلنگ اندازی گفتمان سنگرسازان، در سرزمین نوروز خواه است.

شماری از این گفتارها، با برش و جابجایی شناخت نامه، پیش از این اینجا و آنجا پخش شدند. بر آن بوده‌ام که بر شیوه نگارش آنها دست نبرم و با همین آرایش فرادست تیزبینان نهم. تندی و نرمش نگره‌ها نشان دهنده دارایی دور افتاده است. خواسته‌ام که دریافت خوداز یادگارهای مردم و بوم‌دوستی را در چشم انداز پویسگران امروز و فردای سرزمین بنهم، گرچه پرستندگانی را خوش نیاید. در این میانه دوستانی نیز خرده گرفته‌اند که نباید با گذشتگان گلاویز قلمی شد. آنان چنین می‌پندارند که باید «بی نظر» جست و شناساند. در این که چه اندازه نظر داشته‌اند، بهتر است پرده دری نشود ولی باید گوشزد نمود که شیوه «بی نظری» ژرف بویی نیست.

می‌دانیم که قلم‌هایی از گذشته‌های دور تا همین امروز، نگاره‌های ناروایی از تاریخ و فرهنگ مردم نگاشته‌اند و به زمان سپرده‌اند. داستان قهرمان خواننده‌هایی چون باو، پادوسپان، اسپهبدخورشید، مازیار، میرقوام‌الدین مرعشی کم نیست! اگر پوینده‌ای کز نوشته‌ها را برنتابد و به روشنگری، پردازش دیگری از رویدادها و هزار داستان ستمکاره برآرد، بر او می‌شورند و یا دست‌کم به سرزنش‌وی برمی‌خیزند. ناسزا جز این نیست که قلم بر نخبه سازان خرده بگیرد که چرا سالاران و فرمانبران خودکامگی را به دروغ آزاده و راهبر مردمی نشان داده‌اند.

بدبختانه جلوه‌های دیگر فرهنگ و هنر مردم نیز آلوده کرده‌اند. دیری است که به دستاویز هنر از کودکان، کارگر کم‌مزد و پرکار می‌سازند و به ریا هنرمند می‌نامند. چه هنری در اندوه دارقالی نهفته است که باید نوباوگان را به تیره روزی کشاند؟! بر خوانندگان و نوازندگان (بخشی، گودار، نی زن گالش و ...) نیز همین ستم می‌رود. خوش نویسی و از برخوانی نیز از همین دست هنر خوانده‌ها است. لایب‌سوداگران، رباخواران و توانگران مال اندوز، هنر پرورند و همکار پایدار ستادهای دولتی و فرادولتی آموزش، کار، بازرگانی و ... خبرگان هنرگستر شمرده می‌شوند؟!!

باید هوشمندانه « نظر » داشت و گرنه امروزه نیز قلمداران و قلمبران چنان تاریخ می‌سازند که گویی چند میلیون نفر در دوره پهلوی دوم زاده نشدند و نمادهای خودکامه دست‌کم پنجاه سال گذشته رانمی‌شناسند؟ خوب است که بسیاری از دیدگان، کودتای 28 مرداد 1332، بهار سرما زده 1357 و ریخت و پاش سراسیمه‌ها، هنوز زنده‌اند و بازیگران دربار و دستگاه‌ها را به یاد دارند!

اینک روا نیست که واگویه، گلایه و پرخاش پیش گیرم، بهتر آن می‌دانم که دیدگاه خویش بنمایانم و قلم بدستان هم روزگار را به بازنگری و ارزیابی داشته‌های بوم‌شناسی فرا بخوانم! به یاد بیاورد که نوشته‌های این دفتر را بر پایه رده بندی دیوئی آراسته‌ام. سه نامه پایانی، گرچه چند سویه‌اند ولی دست‌کم در سرگذشت‌نامه‌ها جای می‌گیرند. در پانوشت هر گفتار، به‌شناس‌نامه‌اش اشاره کوتاهی شد بلکه انگیزه و زمان نگارش پوشیده نماند.

برای نمایش و اژه‌های مازندرانی، الفبای پیش نهاده در **قلمرو مازندران** را به تماشا نشانده‌ام. به نشانه نکته پایانی نخستین دفتر **تاپش خودگردانی در گستره گلستان و گیل ماز**، زبینه است که یاد جان باختگانی چون * **صفر انصاری (صفر آخالی)** * **آنا قربان قلیچ تقانی** * **ابوذر ورداسبی** * **پرویز اوصیاء** * **محمد زهری** * **آرداشس آوانسیان** و * **حجت خواجه میری** را پاس بداریم و امیدوار باشیم که نامشان بر سردر نهادهای فرهنگی هنری سرزمین ما بدرخشد!

مارس 2000 / فروردین 1379

* * * * *

نمایه‌های البرز و ری در تاریخ طبری

با همکاری
را حله محقق بهشتی

نوشته در دست و گزارش پیوست، نمایه‌های گیل‌ماز و استان‌های تهران، سمنان و گلستان، در ترجمه تاریخ طبری است که برای همایش هم‌آوازان هم‌بند تاریخ البرز، در نخوانی کتاب، گرد هم شده‌اند. ناگفته نماند که « بررسی داشته‌های تاریخ تبرستان و آمده‌های تاریخ طبرستان » (از ابن‌اسفندیار در 613 ه ق) بخشی از دستور کار گروهی از دوست‌داران پراکنده پژوهش‌های فرهنگی‌مازندران است که از سال 1372 تاکنون دنباله دارد. نگارنده، پیش از این، گزارش رویدادهای تبرستان در این کتاب را گردآورده است و این ویژه‌نامه، دستاورد بازخوانی برای یافتن رخ دادهای جغرافیای خواسته شده همایش است. پیش از نمایاندن « جای، ملیت، تبار و نام » پنج سرزمین یاد شده، بایسته است به چند نکته اشاره شود:

- * با آن که کتاب یاد شده از منابع کهن و برجسته تاریخ ایران و اسلام (از پیدایش انسان تا سال 302 ه ق) است و شمار زیادی از آن بهره‌های گوناگون گرفته‌اند؛ با این همه، چاپ برگردانیده فارسی آن، دستکم در نمونه‌های زیر، دشواری، کاستی و خطا دارد:
- 1- کنار گذاشتن نام و نشان درست منابع طبری در نگارش تاریخ خود.
- 2- پرهیز از آوردن برخی نام‌های آمده در نوشته و چاپ عربی کتاب.
- 3- یک دست نوشتن نام کسان (از جمله در برخی برگ‌ها « ابن »، « بن » و در شماری دیگر « پسر » و یا « دختر » آمده است).
- 4- پیوسته کردن دو کتاب از دو نویسنده و حذف بخشی از نوشته‌ها.
- 5- نیافرودن پیوست‌های درخوری برای نام‌ها و جای‌های برجسته، یا واژگونه، پدیده‌هایی که به هر رو، نارسا شناسانده شده‌اند و بیشتر خوانندگان از آن آگاهی درستی ندارند.
- 6- نداشتن راهنمای بازیاب چندگانه، یکی از نشانه‌های برجسته ضعف چاپ فارسی تاریخ‌گران برگ طبری است. خواننده درگیر دشواری‌های زمین و زمان، باید زمان درازی را از دست بدهد، داده‌های طبری و قرطبی را جمله به جمله بخواند، بلکه در برگی، بخشی از خواسته خویش را بیابد. شایسته است که در چاپ‌های پس از این، کوشش شود تا افزون بر آمده‌های بالا، خطاهای چاپی کتاب نیز زوده و یا دست کم کاهش یابند.
- * دوره 16 جلدی « تاریخ طبری » و « دنباله تاریخ طبری » نوشته عریب ابن سعد قرطبی، گزارش رویدادهای سال‌های 291 تا 320 ه ق، چنین برگ شماری شده‌اند:

جلد 1، از 1 - 365

جلد 2، از 367 - 788

جلد 3، از 791 - 1218

جلد 4، از 1227 - 1658

جلد 5، از 1671 - 2173

- جلد 6، از 2187 - 2699
 جلد 7، از 2173 - 3264
 جلد 8، از 3279 - 3745
 جلد 9، از 3759 - 4168
 جلد 10، از 4183 - 4600
 جلد 11، از 4613 - 5055
 جلد 12، از 5059 - 5504
 جلد 13، از 5517 - 5931
 جلد 14، از 5945 - 6366
 جلد 15، از 6379 - 6785
 جلد 16، از 6799 - 6974

شماره‌های میانه رقم‌های داده شده، در آغاز هر جلد جای دارند. در آن برگ‌ها، شناسنامه و کتاب و آشنایی با بخش‌های هر جلد را آورده‌اند.

به گمان نگارنده این یادداشت، برای کاستن از انباشت شماره در این نمایه نویسی، همین انداز مجلد و صفحه کافی است. در این جا بجا است ویژگی‌های چاپ اول ترجمه فارسی این کتاب و پیوسته‌اش بیاید که برای نمایه سازی از آن بهره گرفته شده است:

طبری، محمد بن جریر. **تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352 - 1354، 15 ج. (متن کامل با حذف سلسله رواة) عریب بن سعد قرطبی. **دنباله تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1354 [با نام جلد 16 تاریخ طبری].

*با آگاهی از این که برخی رویدادهای ری و پیرامونش، در زندگی مردم گیل‌ماز تأثیر داشت، برای همین بجا دانسته شد که صفحه شمار نام‌ها و جایگاه‌های گوناگون آنجا، بر نمایه‌ها افزوده شود.

*در شماری از برگ‌ها، به بخشی از جغرافیای البرز و ری اشاره شده است اما به روشنی از آن‌ها یاد نشد و درپهنه‌های «خراسان و نواحی آن»، «همه شرق» و «یا» از عراق، ری تا خراسان «پوشیده مانده است. در این گونه اشاره‌ها، آبادی‌هایی که گمان می‌رفت از تیرستان، ری و یا دیاری دیگر یاد شده باشد، در جای خود آمد.

*آنچه چشم‌گیر می‌نماید، کمبود آگاهی رسانی طبری و قرطبی در زمینه سرزمین و مردم گیلان است. با آن که بارها از تیرستان و دیلم یاد می‌کنند اما گیل و گیلکان جای اندکی در نوشته‌های آن دو دارند. این نکته می‌تواند پرسش‌های بجایی در ذهن خواننده ژرف بین برانگیزد.

*در هر دو کتاب، هیچ اشاره‌ای به اغوزها، ترکمن‌ها و زیستگاه آنان نشده است. آیا این خاموشی‌نشانه دیگری از نادرستی ادعای برخی درباره تاریخ کوچیدن و یا کوچاندن ترکمن‌ها به ایران کنونی و سکونت‌گزینی این نژاد در شمال و شرق این کشور نیست؟ بجا است بیافزاید که نمی‌توان «ترکان‌دهستان» را ترکمن‌های تکه، گوکلان، یوموت و یا دیگر تیره‌ها خواند!

*با یادداشت این نکته که «خزر» «خزری» و واژه‌های همبسته آن، جز يك جا که گمان می‌رود اشاره به آب راه خزر باشد، غیر از گیل‌ماز و گرگان کهن است؛ از این رو این دو نمایه کنار گذاشته شد.

*در زمینه: « آدم » بودن کیومرث و یا جز این و پراکندگی تبار وی در دنیا، فرمانروایان و شاهان ایرانی از خاندان پیشدادی تا ساسانی، آژی‌دهاک(ضحاک)، پادشاه خود خدا خوانده مصر، تیرستانی‌تبار بودن ترک‌ها و نوشته‌هایی از این دست، میان تاریخ نگاران گذشته اختلاف هست. طبری بر پایه برخی منابع خویش، در بخش‌هایی اسطوره، افسانه، تاریخ، جامعه‌شناسی و نژادشناسی را درهم‌آمیخت و همه را در تیرستان جای داد. همو در جای‌هایی پندار خویش را در رد برخی افسانه‌ها و گمانه‌ها پنهان نکرد اما خود، کیومرث را کمتر از « پدر فارسیان » نخواند! از آنجا که پی‌گیری تاریخ‌مردم و دست‌آوردهای بشری، به دور از توان این کمترین است و از آنجا که آماج این نوشته، شناساندن نام‌ها و نشانه‌های بخش نه‌چندان زیادی از ایران کنونی (پنج استان یاد شده) در آن دو کتاب است، برای همین تنها نام‌های ویژه‌ای از نسل کیومرث پیشدادی فهرست شد. بجا است که دانش پژوهان دیرینه شناس، ریختارشناس و دیگر توان‌مندان رشته‌های گوناگون، به یاری سرزمین و مردم تیرستان برخیزند؛ داشته‌های درست کهن و نو یافته‌ها را در دسترس همگان بگذارند، بلکه آیندگان چون شماری از اکنونیان همچنان از افسانه‌ها تاریخ‌ن سازند. شگفت است که هم روزگاران هوادار دیدگاه تیرستان مهد فرهنگ و دانش کره زمین، از خود نمی‌پرسند که، چگونه است که حتی ماهنامه‌ای به زبان مازندرانی ندارند تا دست کم درباره زبان و یا لهجه بودن تبری /مازندرانی دیدگاه‌های خود و دیگران را بنویسند و بخوانند!؟

*طبری چند بار، از کسانی نام برد که گویا از مردم تیرستان بودند. در این که این « طبری ها » از عرب‌هایی بودند که يك چند در این سامان به سر بردند، یا آن که تبری تبار مقیم دیگر جای‌ها و یا این که از مردم همین بوم و بر بودند، آگاهی درستی به دست نیست، برای همین نام این دسته نیز در نمایه «نام » نوشته شد.

*بخشی از خاندان علوی(طالبی) از سده‌ی دوم به‌گراگان کهن و گیل‌ماز پناه آوردند و در این سرزمین‌ها، به سامان دهی و پخش زندگی، باورها و آرمان‌های خود پرداختند. در گذر زمان و تأثیرپذیری و تأثیر گذاری دو سویه(به ویژه تا سده چهارم) به شایستگی به « زیدیه تیرستان » نام دار شدند. از این رو در این یادداشت تنها این گروه از فرزندان زید، به « نام خود و یا « ملیت، تبار » زیدیه، طالبی، علوی شناسانده شده‌اند.

*به‌گواهی تاریخنگاران کهن، در روزگار پادشاهی خسرو I ساسانی (پرواوزه به خسرو انوشیروان/ انوشیروان) و به فرمان همو: «سپاهی از مردم دیلم و گرداگردش» به یمن گسیل شدند. برخی از دیلمیان در همان جای ماندند و فزونی گرفتند. گروهی از آنان جایگاه بلندی یافتند. در آغاز پیدایی و گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر، شماری از بازماندگان دیلمی به دین نو گرویدند و از برجستگان سپاه، دیوان و حکومت یمن شدند. از داشته‌ها چنین برمی‌آید که در گذر زمان، بخشی از آنان همچنان پساوند « دیلمی » برخوردار داشتند. نام این گروه نیز در نمایه‌ها آمده است.

*تکته پایانی آن‌که این نمایه‌سازی، جدا از « تیرستان در تاریخ طبری » است. آشکار است که به سبب نگرش همگون در زمینه ویژه‌ای، میان دو نگاره جداگانه، همانندی‌هایی به چشم آید.

در اینجا یافته‌های جغرافیا، تاریخ و مردم‌البرز و ری در تاریخ طبری و پیوسته‌اش، در سه تیتز: «جای»، « ملیت، تبار » و « نام » می‌آید. امید که دست‌آورد دوبار ژرفنگری و یادداشت برداری از نزدیک‌به هفت هزار صفحه نوشته تاریخی، کاستی و لغزشی نداشته باشد.

جای

آرم 5909.
 آمل 5893، 5895، 5897-5899، 5899، 6138، 5908، 6178-6179، 6272، 6442،
 6489، 6782.
 اسپاندره 5908.
 اشب 5241.
 اندرستان 3935.
 اندرھز [دره...] 3940.
 بابك [دره...] 5911.
 باغ ابو صالح ری 3942.
 بحیره 3930-3934.
 برج اسپهبد 5891.
 بیاسان 3930، 3935-3936.
 خرماباذ[= خرم آباد] 5905-5908، 5911.
 خزر [راه...] 2159.
 خوار 1976، 4577.
 دامغان 6057.
 دریا، دریاچه [مازندران] 2116، 2118، 3930، 5918 ر دریای دیلم
 دریای دیلم 5477 ر دریا.
 دنیاوند[کوه، کوهستان، سرزمین...] 93، 112، 118، 137-138، 140، 152، 154،
 228، 219-289، 645، 4726، 4732-5120، 4733، 5241-5240، 5283،
 5286-5337، 5295، 5409، 5451، 5455-5456، 5460، 5709، 5898،
 5917.
 دستی 5241
 دهستان 481، 1977 - 1978، 2118، 3926-3928، 3930، 3935-3936.
 دیلم 3935، 5240-5243، 5336-5456، 5337، 5661، 5685، 5914، 5917-
 6137، 5919، 6178، 6262، 6268، 6272، 6442، 6302-6444، 6724،
 6948 ر دیلمان
 دیلمان 1974، 4733، 4738 - 4739، 5240-6135، 5894، 5245-6137 ر دیلم
 روذبار [راه...] 5914.
 رویان 3930، 4733، 5111، 5118، 5122، 5120، 5136، 5138-5139،
 5191، 5259-5241، 5261، 5269، 5276، 5278، 5283، 5280، 5287،
 5337، 5409، 5455-5456، 5460، 5685، 5688-5709، 5893،
 5914، 5917-5918، 6026، 5970، 6028، 6031، 6108-6110،
 6120، 6137.
 ری 112، 288-289، 481، 496، 628، 639، 643، 726، 1837، 1970، 1972-
 1979، 1996-1997، 2091، 2132، 2148-2204، 2323، 2728

2738، 2870، 2973، 3001، 3484، 3634-3633، 3636، 3647، 3641-
 3648، 3708، 3732، 3782، 3942، 4062، 4157، 4408، 4443، 4539،
 4579، 4580-4577، 4652-4653، 4679-4700، 4680، 4715، 4718، 4729،
 4731، 4900، 4945، 5049، 5104، 5120، 5122، 5139، 5136، 5156،
 5226، 5235، 5241، 5259، 5283، 5286-5295، 5333، 5336-
 5407، 5337، 5409، 5412، 5418، 5431، 5428-5433، 5451-5452،
 5454-5463، 5477، 5499، 5676، 5682، 5685، 5689، 5733،
 5892، 5894-5892، 6026، 6031-5917، 6106-6111، 6127-6120، 6128،
 6136-6137، 6139-6177، 6140-6178، 6180، 6262، 6302-6307، 6303،
 6395، 6402، 6443-6447، 6444-6448، 6461، 6485-6486، 6656-6650،
 6669، 6714، 6716، 6724، 6827، 6828-6782، 6844، 6922، 6939.

ساراشریان 5905

ساری 5905، 6138 ر ساریه

ساریه 4732، 5894 - 5897، 5904-5911، 5908-5912، 5914، 5918،
 6137-6179، 6441-6443، 6489.

سالوس(چالوس) 6138-6134 ر سالوس

سمنان 4579.

سالوس 6444، 6782 ر سالوس

شرز 1976، 5661، 6442-6443، [در ص 5661 به خطا شرزا آمده است].

شروین [کوهستان...] 5897، 5905، 5914، 5907

شلنبه 5914

صول 647-648.

طالقان ری 5241، 5243.

طالقانیه [در سواد کوه] 5910.

طبرستان 93، 112، 219، 289 - 290، 645-646، 1970، 1974، 1976-
 2116، 1979-2118، 2148، 3646-3649، 3928، 3926-3931، 3935-3938،
 3941-3942، 4715-4732، 4733-4735، 4737-4735، 5118، 5111، 5120، 5122،
 5135-5140، 5167، 5156، 5173، 5191، 5240-5241، 5261-5259،
 5269، 5276، 5278، 5280-5283، 5281، 5286-5295، 5336-5337،
 5456، 5409، 5460، 5477، 5661، 5682، 5688، 5689-5685، 5709،
 5733، 5739، 5890، 5856-5919، 5926، 5929، 5970، 6026-5986،
 6031، 6106-6111، 6134-6120، 6140، 6178، 6180، 6260، 6272،
 6432، 6302-6433، 6441-6444، 6447-6489، 6490-6448، 6625، 6656،
 6660-6665، 6662-6666، 6688، 6693، 6707-6714، 6708، 6721، 6782،
 6815، 6824، 6828.

طمیس 5897، 5904، 5907، 6442.

طمیسه 2116.

فریم [کوهستان...] 6137.

فیروز 630.

قارن [کوهستان...] 5904، 5913.
 قدح اسپهبد [راه...] 5905.
 قدح سلطان 5908 [همین گونه آمده است].
 قصر خلیل، پسر ونداسنجان [در آمل] 5896.
 قصر مازیار 5905، 5911، 5916.
 قلعه اسپهبد 4735
 قلعه طاق [در رویان] 4733.
 قــــــــــــــــومس 1974، 1976-1977، 2116، 2118، 3649، 3929، 3935، 4443،
 4515، 4513-4517، 4526، 4539، 4577، 4565-4578، 4580، 4715،
 5120، 5240، 5191-5241، 5337، 5897، 6057، 6438
 قها 1974.
 کانیه 5911.
 کلار 5917، 6134-6138.
 کلواص 5457-5460.
 کونکین 6486.
 کونی [کوهستانی میانه گیلماز] 3935.
 گرگــــــــــــــــان 143، 430، 481، 584-585، 630، 609، 634، 647-648، 1970،
 1977، 1974-1979، 1986، 2116-2118، 2156، 2159، 3926، 3928-3932،
 3934-3940، 3938-3942، 3958-3959، 4429، 4565، 4528، 4567، 4577،
 4579، 4581، 5118، 5111، 5120، 5122، 5135-5139، 5167-5141،
 5169-5172، 5174، 5204، 5191-5206، 5241، 5259، 5276-5281، 5278،
 5283، 5287-5295، 5345، 5356-5350، 5365، 5409، 5451، 5455-
 5460، 5456، 5477، 5517، 5676، 5682، 5689، 5685، 5894، 5897،
 5904، 5970، 6026-6031، 6106-6111، 6120، 6138-6139، 6178،
 6442، 6444، 6447-6454، 6448، 6489، 6665-6666، 6707-6815، 6708،
 6828.
 گیل 6179 ر گیلان
 گیلان 1978، 1986، 2118، 2159، 4733، 5917 ر گیل
 لارز 1976، 5661، 5898، 6139 [در ص 5898 به خطا لارز آمده است].
 لبوره 5908، 5910.
 لوزجان 5896.
 محمدیه 6180.
 مرو [در رویان] 5918.
 مصلقه [دره‌ای در رویان] 3930.
 ملاذ [نهری در قومس] 1976.
 نامیه 2117.
 وجاه 3938-3940.
 ورزنین 6307.
 ونداسنجان [کوهستان...] 5914.

وندا هرمز [کوهستان...] 5914، 5908.
هرمز آباد / هرمز آباد 5896، 5909-5911 هرمز آباد.
هرمز آباد 5911-5909 ر هرمز آباد

ملیت، تبار

ترك/ترکان دهستان 1977، 3926-3930، 3928، 3932-3933.
ترکان و جاه 3940.
حسنی 6824 ر طالبی ر علوی
دیلم / دیلمی 650، 2978، 3413، 5914-3935، 6529، 6549، 6721، 6922-
6939، 6923، 6948-6949، دیلمان ر دیلمیان.
دیلمیان 1972 - 1973، 3001، 3928، 3013-3929، 4738-4739، 6135،
6948، 6302، 6137-6139، 6949، 6961-6137، 6139-6136 [گیل-ماز] ر دیلم-دیلمان
طالبی / طالبیان [زیدییه گیل-ماز] 6136-6137، 6139-6179، 6180،
6443 ر 6824 حسنیه ر علوی
طبری / طبریان 5897-5898، 5914، 6163، 6117، 6215، 6259، 6286،
6395، 6443.
طبری (پالان طبری) 6826.
طبری (فرش طبری) 5156، 6298.
علوی / علویان [زیدییه گیل-ماز] 6140، 6177-6180-6178،
6708 ر حسنیه ر طالبی
گیلانی 1621، 3935.

نام

ابان جاذویه 1997
ابراهیم، پسر مهران 5898-5899، 5908، 5905-5909.
امرك 287 [شاید ایزك].
ابرویز، پسر مصمغان 4726-4727، 4732.
ابن جستان دیلمی 6721 ر و هسودان
ابن طبری [؟، سال 319] 6964.
ابو صالح سرخاستان 5894-5907، 5905.
ابو عبدالله طبری 5001-5002.
ابوالفرخان زینبی 1974-1975.
ابولیلی 5661.
اثقیان پرگاو [پدر افریذون] 138، 153، 140-155، 276-277، 287.
اجدهاق 137، 141 ر ضحاک.
اجرب، پسر سیامک 99.
احمد، پسر صقیر (ابو محمد احمد) 5898-5899، 5905-5908، 5912.

- احمد بن عیسیٰ علوی 6140، 6180، 6262.
 ادیس بن عبدالله علوی 6180.
 ادیس بن موسیٰ علوی 6140.
 اروندناز [همسر افریذون] 138.
 ارون اسب [پدر ضحاک] 136.
 ازدهاق 135، 152، 220 ر ضحاک
 ازدهاق 136، 152 ر ضحاک
 اسپهبد صاحب قلعه 4735-4736.
 اسپهبد طبرستان [باید فرخان باشد] 2148.
 اسپهبد طبرستان [در سال 98 هـ ق] 3928، 3931، 3935-3936، 4735-4737.
 اسپهبد طبرستان [زمان یورش سپاه منصور] 4732-4733.
 اسپهبد کرنه اسپهبد شاه، پسر اسپهبد 4736.
 اسحاق، پسر احمد 5905-5906.
 اسطونه، پسر ایرج 155.
 اسفار دیلمی (اسفار پسر شیرویه) 6922-6923، 6939.
 اسفتوز 118.
 اسفندیار فهلوی 481.
 اشام دیلمی 6137.
 اشکری (اشکر، یشکری) دیلمی 6948-6949.
 اطروش ر حسن بن علوی
 افریدون 138، 369 ر افریذون
 افریذون (افریذون، فریدون، کی افریذون) 138، 136، 140-141، 152-155، 219-
 276، 277-287، 289-287، 347، 367، 369، 492.
 افراسیاب 365.
 افراسیاب، پسر ارشب 289.
 افراسیاب، پسر راشمین 289.
 افراسیاب، پسر فشنگ 289 [هرسه، نام یک تن است].
 افرواک، پسر سیامک 99.
 افری، دختر سیامک 99.
 اندراسب [پدر ضحاک] 136.
 انوش پسر مشا/شیت 107، 100 ر سیامک.
 اوراش، پسر سیامک 99.
 اوراشی، دختر سیامک 99.
 اوشهنگ 99 - 100، 111 - 112، 114، 139-140 ر هوشنگ پیشداد
 ایرج (هیرج) پسر افریذون 153-287، 155-290، 492.
 ایزک 287 ر ایرک [شاید؟!]
 ایونگهان 114 ر یونگهان ر یونگهان
 بازویه 5895.
 باکند، دختر اسپهبد 4736.

- بیتک 287.
 بختریه، دختر مصمغان 4733، 4736.
 بر است، پسر سیامک 99.
 بری، دختر سیامک 99.
 بزر جشنس، پسر قارن 5917.
 بزر جشنس [برادر دری] 5918-5919.
 بشرین فیروز دیلمی 4345.
 بقوار، پسر ضحاک 136.
 بندار طبری (پسر موسی طبری) 6156-6160، 6157، 6163-6164، 6171، 6183-6223، 6240، 6264-6266.
 بهرام جشنس (چوبین، رازی) 726-734، 1513، 1673، 1820، 1974-1975.
 بهکاسد 481 [همین گونه آمده است].
 بیتک 287.
 بیور اسب 114، 117، 119، 121-135، 122-136، 138-139، 142، 220، 287، 3491
 ضحاک
 پسر جستان دیلمی 6262 رو هسودان.
 پسر شروین طبری [!؟] 5856.
 تاج [نیای ضحاک] 136.
 ترک طبری 1737.
 توج 289 ر طوج
 جستان دیلمی 5336، 6137، 6262، 6439، 6721.
 جشنس دیلمی (جشنس بن دیلمی) 1357، 1314-1358، 1360، 1458-1459، [در
 رویه 1360 به خطا جشنس آمده است].
 جعفر، پسر رستم کلاری 5917-6135، 5918-6137.
 جعفر، پسر وندامید 5901-5902.
 جم 117-137، 121-140، 152 رجم شادر جم شید.
 جم شاد 152-153، رجم ر جم شید
 جم شید 117 ر جم ر جم شاد
 جیلاد 6443
 حجاج بن بشر بن فیروز دیلمی 4345.
 حسن بن زید (طالبی، علوی) 6134-6178، 6140-6180، 6260، 6272، 6302-6403، 6402، 6432-6433، 6438، 6441-6489، 6444-6490، 6625.
 حسن، پسر زید [خویشاوند حسن بن زید] 6139.
 حسن، بن علوی (اطروش) 6782، 6824.
 حسن، پسر علی 5895.
 حسن، پسر قارن طبری 5898، 5900-5908، 5901، 5917.
 حسن بن قاسم حسنی 6922.
 حسن بن محمد عقیقی 6489.
 حسین بن احمد کوکی طالی 6262، 6268.

- حمادین جریر طبری 5968.
 حیان نبطی (دیلمی، وابسته مصقله). 3900-3901، 3936-3937، 4001، 4022-4347، 4024.
 خرشاد، پسر جیلاد 6443.
 خشگجستان، پسر ابراهیم 6137.
 خفاف گرگانی 4685.
 خلیل، پسر ونداسنجان 5896.
 خواست گیلان [گیلانی؟!] 5910.
 خوزک / خوشک، دختر ایرج 155.
 خونادان 4736.
 دختر اسپهبد [مادر ابراهیم، پسر عباس] 4733.
 دذ، دختر سیامک 99.
 در d 5896، 5915-5919.
 دیس، پسر سیامک 99.
 ابن طبری / ابن نصرانی 5898، 5905.
 رزبان [پدر رزبان صول] 1977.
 رزبان صول (پسر رزبان) 1977.
 رستم، پسر بازویه 5895.
 رستم، پسر قارن، پسر شهریار 6179.
 رستم کلاری 5917-5918.
 روزبهار جهیذ 5905.
 زاهد 5898.
 زشک 287.
 زن شهر [دختر عموی فیروز دیلمی] 1356.
 زوشک 287.
 زیار دیلمی 6939.
 زید، پسر محمدبن زید 6708.
 زینبی 1975 ر ابوالفرخان زینبی.
 ساهمک 136 ر سیامک.
 سربقوار، پسر ضحاک 136.
 سرم 153، 289 ر سلم.
 سروشنگ 287.
 سعید طبری (جوهری) 5364.
 سلم (سرم) [پسر افریذون] 153-155، 288-289، 367، 492 ر سرم
 سنان [فرعون مصر، برادر ضحاک] 136، 221.
 سنوار [همسر افریذون؟!] 138.
 سیامک 99، 136 ر ساهمک.
 سیامی، دختر مشا 99.
 سیاوخش، پسر مهران 1974.

- شاپور، پسر شهریار 5733.
 شاپور رازی 639.
 شاذان، پسر فضل (شاذان دبیر) 5892-5905، 5894، 5907
 شروین [یکی از دو فرمانروای تیرستان در سال 167] 5137.
 شروین [پدر قارن] 5336-5337.
 شروین، پسر خاب (شروین باوند، شروین طبری) 5661، 5733، 5856-5913-5857-
 5914 شروین تبری
 شروین طبری 5856 - 5857 شروین، پسر خاب
 شکله، دختر خونادان 4736.
 شهرام زینبی 1975.
 شهریار، پسر شروین 5661، 5733، 5913.
 شهریار، پسر قارن 5904.
 شهریار، پسر مصمغان 5914.
 شهریار سرخاستان 5901.
 شهریز 5905
 شیب 103-107، 122.
 شیث [پدر انوش] 92، 98-100، 103-103، 109، 114، 234 ر مشا
 شیرویه دیلمی 6922، 6993.
 صقیر 5898، 5905
 صمر، دختر مصمغان 4733.
 صول 2118 ر رزبان صول
 صول [بزرگ دهستان] 3928، 3930-3935، 3933.
 ضحاک، پسر اندراسب (اجدهاق، ازدهاق، ازدهاق، بیوراسب، قرشت) 119-135، 121-
 142، 152-155، 173، 219-257، 221 ر به دیگر نام‌های او.
 طوج (توج) [طور، پسر افریذون] 153-155، 289-290، 369.
 طهمورث، پسر یونکهاون 114، 117، 139.
 عامر بن یافث بن نوح 93، 99 ر کیومرث.
 عبدالرحمان دبیر 5895.
 عبدالقهار 5111.
 عبدالکریم، پسر عبدالرحمن دبیر 5895.
 عبدالله، پسر شروین 5856-5859.
 عبدالله، پسر قارن 5904.
 عبدالله بن محمد قططی 5303.
 عبدالله، پسر فیروز دیلمی 1363-1367.
 عبدالله، پسر وندامید 6137.
 علی، پسر ابن نصرانی 5898 - 5899، 5963-5905.
 علی بن عبدالله طالبی (مرعشی) 6179.
 علی، پسر یزداد عطار 5894-5895.
 عمرو بن سعید طبری 5916.

- عمروبن محمد عمرکی 5276.
 عموزاده مازیار [!؟] 5916-5914.
 فادسیان 6137.
 فرخان [اسپهبد خراسان و تبرستان و ... گامچیرگی تازیان] 1978-1979]، 2116.
 فرخان زینبی 1975.
 فرخ دیلمی 5672-5673.
 فرزوشک 287.
 فرعون مصر 221 ر سنان
 فرکوشک 287.
 فرگوزک 287.
 فرواک (فریاک) 136.
 فروشک 287.
 فریاک 136، فرواک
 فریدون 136، 154 ر افریذون
 فضل بن قارن 6140.
 فضل دبیر 5907.
 فیروز، پسر قول 3930-3931، 3936.
 فیروز دیلمی [از بزرگان یمن در آغاز اسلام] 1286، 1312، 1314، 1355-1364،
 1458، 1463-1462، 1464، 1477.
 فیروز دیلمی [جز فیروز یاد شده] 4345.
 قارن، پسر شروین 5336.
 قارن، پسر شهریار 5904، 5908-5914، 5909، 6137، 6179.
 قارن، پسر وندا هرمز 5661، 5733، 5904، 5890، 5917، 6140.
 قباد [از رهبران خیزش سال 250] 6137.
 قرشت 137 ر ضحاک.
 قضاعی دیلمی 1314، 1387.
 قول [مرزبان گرگان] 3930-3931، 3936.
 قوله [پدر ابوالفرخان زینبی] 1975.
 قینان [فرزندانش] 107-111، 109، 150-151، 172.
 کاکای دیلمی 6922.
 کجایا دیلمی 6137.
 کردی [برادر بهرام جشنس] 728، 730-733، 731.
 کردیه [خواهر بهرام جشنس] 731، 734.
 کرنه اسپهبد شاه [فرزند مصمغان] 4736.
 کوزک 287.
 کوشک، دختر ایرج 287.
 کوهیار، پسر قارن 5904، 5897-5910، 5908-5916، 5929-5930.
 کیارد 287.
 کی افریذون 153 ر افریذون.

- کیومرث 9، 93-94، 99-100، 112، 134، 136، 142، 236، 288 ر عامرین یافت.
 گیل گیلان، اسپهبد اسپهبدان، بشوار خورشادمحمد، پسر قارن 5917 ر مازیار.
 لوزگان 5906.
 لونان طبری 4715.
 لیث، پسر قباد 6137.
 مادی، پسر کیومرث 136.
 ماری، پسر کیومرث 93.
 ماریانه، دختر کیومرث 93.
 مازیار، پسر قارن، پسر شهریار 6179.
 مازیار، پسر قارن پسر وندا هرمز 5336، 5733، 5661، 5890-5919، 5921-5923، 5929، 5926-6140، 5930.
 ماصمغان 6137.
 ماکان، پسر کاکای (ماکان دیلمی) 6922.
 محمد، پسر ابراهیم علوی 6136-6137.
 محمدبن جریر طبری [نویسنده کتاب] در بیشتر برگ‌ها، بی یاد زندگی.
 محمد، پسر جعفر طالبی 6139.
 محمدبن حفص ثقفی طبری [عرب است] 5891، 5896، 5904، 5914، 5918.
 محمد، پسر رستم کلاری 5917-6135، 5918-6137.
 محمد بن زید علوی 6661-6662، 6707، 6688-6708، 6714، 6720.
 محمدبن صباح طبری [عرب است] 5362.
 محمد بن طاهر علوی 6178.
 محمد، پسر قارن 5917 ر مازیار.
 محمد بن هارون علوی 6707-6708، 6714، 6724.
 مردآویج، پسر زیار (مردآویج دیلمی) 6939.
 مرزبان [برادر زاده قول] 3930، 3932، 3936، 3938.
 مرزبان پسر جستان دیلمی 5336-5337.
 مسحرك 287.
 مشا، دختر کیومرث 99.
 مشی، پسر کیومرث 99، 136 ر شیث.
 مصمغان [اسپهبد دنباوند] 4727، 4732-4733، 4735-4737.
 مصمغان (مردانشاه مصمغان) 1976.
 مصمغان، پسر وندا هرمز 5914.
 مقاتل، پسر حیان 3937.
 منشخرنر 288، 367.
 منشخریز 287-288.
 منشخواربغ / منشخر فاع 287-288، 367.
 نشر اروك 288.
 منصورین حسن هار [شاید عرب، فرمانروای دنباوند] 5898.

- منوچهر، پسر بهرام 1513-1514، 1680، 1673، 1687، 1767، 1802-1803، 1827، 1815-1828، 1831، 1837، 1974.
- منوچهر، پسر کیارد 287-294، 347، 367، 365-369، 432، 481، 483، 633، 726.
- موتا 1973.
- موسی، پسر زاهد 5898-5899.
- موسی طبری 6171.
- مهران (پدر ابراهیم) 5898، 5905، 5908.
- مهران، پسر بهرام رازی 1673، 1680، 1767، 1687، 1802-1803، 1815، 1827-1831، 1828، 1837، 1974.
- مهریستانی، پسر شهریز 5905.
- مهرویه رازی 5280-5281.
- مهلائیل، پسر قینان 100، 107-111، 109-113 ر هوشنگ پیشداد
- میدوار، پسر خواست گیلان 5910.
- میثا / میشان، دختر کیومرث 99.
- نعمه، دختر شیث 107.
- نمرود [ضحاک، برادر ضحاک؟!] 145، 138-146، 148، 173، 178-215، 217-219، 220-219.
- واجن 6139-6140.
- ودك، دختر ویونگهان 136.
- وصیف کامه دیلمی 6777، 6812-6813.
- ونداسنجان، پسر انداد 5896، 5914.
- وندامید [پدر جعفر] 5901.
- وندان، پسر ایرج 155.
- ونداهرمز، پسر نداد 4715، 5137، 5336، 5173-5337، 5890، 5908، 5913.
- و هسودان، پسر جستان دیلمی (ابن جستان، پسر جستان) 6137، 6262، 6435، 6721، 6439 ر ابن جستان ر پسر جستان ویرك 287
- ویونگهان، پسر حناندان 114، ریونکهاون.
- هوشنگ پیشداد 99 ر اوشهنگر مهلائیل.
- هیرج 492 ر ایرج.
- یارد، پسر مهلائیل 112-114 ر یرد.
- یانش، پسر شیث 107.
- یحیی، پسر روزبهار جهیز 5905.
- یحیی بن زید 4289-4339، 4290-4383، 4343 - 4385، 4505 - 4506، 4548، 5123، 6418.
- یحیی بن عبد الله طالیبی 5240-5245، 5300-5302.
- یرد (یارد)، پسر مهلائیل 108، 112-113،

ریارد.

یزد ادعطار 5895-5894.

یزید طبری 5227.

یونگهان 117 .

* در: تاریخ البرز، ج1 (بهار 1378) 140 - 164.

سرگشاده به هفته‌نامه گلستان ایران

دروود و تهنیت فروردین 1378، با امید به آمدن نوروز به روز! نو آمدگان قلم‌دار گلستان، در پیش‌شماره 5. (1377/12/24): 7 «آلچیق» مطالبی چاپ کرده‌اید که بهانه این یادداشت سرگشاده شده است. با این خوش‌بینی که یاور اهل قلم باشید و بمانید، فرازهایی از بایسته‌ها را در دو بخش می‌نگارد، بلکه در واکنشی درست، جایگاه خود را به مردم و تاریخ مطبوعات ایران نشان دهید.

1- گزارش‌گونه‌ای با نام بلند «تنها پس از يك سال از استان شدن گرگان نخستین کتابنامه استان گلستان تدوین شد.» در 60 سطر دو ستونی چاپ کرده‌اید که یکی از دغدغه‌های این نامه شده است. خواننده کنجکاو نمی‌تواند آوردن دو نام برای يك استان را خطای چاپی و یا اتفاقی ساده قلمداد کند. به ویژه با آگاهی از اینکه از روزگار پهلوی دوم تا کنون نام‌هایی چون «ترکمن صحرا»، «دشت گرگان» و «فرمانداری کل گرگان و دشت» بر آن نهاده بودند، اما در هیچ نوشته در خوری، «استان گرگان» نیامده است. با درنگ داشتن خاموشی «تدوین کنندگان» کتابنامه یا همان «مسئولین مربوطه» ترکمن تبار، درباره گلستان بی ترکمن، آیا همچنان می‌توان استان يك ساله گلستان خوانده را گرگان نوشت؟ مگر اینکه بگوییم: گلستان گرگان!

واژه‌های دیگری که در عنوان گزارش و در متن چشمگیر می‌نماید «نخستین» و «تدوین است. امیدوارم که از ناآگاهی گزارشگر، گزاره گویی نابجای برخی رسانه‌های همگانی یا نخستین کتابنامه به نام استان گلستان باشد و گرنه بی هیچ تردیدی باید گفت: زهی آرم! دیگر اینکه از گزارش یاد شده نمی‌توان به خوبی دریافت که آیا کتابنامه هنوز در دست «تدوین» و «تدوین» است یا آن که جلد اول آن به هر گونه چاپ و پخش شده است؟! گردانندگان گلستان و آلچیق، از آنجا که روی سخن با شما است بجا می‌داند اینک به همین

نکته‌بسنده نماید که آنچه که دیگران مدعی آفرینش هستند، نخستین بار در سال 1369، به عنوان بخش دوم کتابنامه مازندران گردآوری شده بود که با وجود کنار گذاشتن شماری از منابع، به سبب مخالفت آشکار بزرگان کشور دار در کتابخانه‌های سازمان برنامه و بودجه (دست‌کم تهران و ساری) و چند نهاد و مرکز اجرایی و فرهنگی نیمه آشکار ماند و گرفتار!

ناگفته نماند که در پایانی 1370، در هم کردی از کتابشناسی مازندران و ترکمن صحرا، با نام «کتابنامه مازندران» در 1105 صفحه و پیش‌بینی برگ‌هایی برای «پیوست کتابنامه» به سازمان برنامه و بودجه استان مازندران تحویل داده شد که در همان زمان بیش از صدوپنجاه دوره چهار جلدی آن تکثیر و پخش شد. سرانجام در سال 1372، کارفرمای ناشر با نادیده گرفتن حقوق مادی و معنوی پدید آورنده، به گونه نادرستی کتابنامه را چاپ و پخش کرد. پیدا است که در این میانه نامه‌های اعتراضی نگارنده راه به جایی نبرد و فقط بخشی از «گزارش به خاک، به انگیزه پاسخ به نقد کتابنامه مازندران» در مجله گیله‌وا منتشر شود «گیله‌وا، 2، ش 6-18 - (اسفند 1372): 37.» با چنین آگاهی‌هایی آیا همچنان می‌توان به دروغ پافشاری کرد که برای نخستین بار کتابنامه منطقه تدوین شده است؟!

سال‌ها است که مردم کشور ما از روش نابجای بازار ستم می‌برند. اندیشه‌ای که به ناروا جایگزین آفرینش و ساختن شده است. تا آنجا که امروزه از اقتصاد تا خوشنویسی را زیر سلطه خود دارد. روشن است که کم‌مایگان افسانه پرداز و کتاب ساز که با دارندگان زر و زور، همراهی دیرینه‌ای دارند، زیرسایه سار نخل و لایت، هر رطب و یابسی به هم بیافند و گرنه چگونه می‌توان ادعا کرد که در زمانی کمتر از یک سال چنان کنند که آوازه می‌دهند؟! حتی به فرض این‌که از نخستین روز نامگذاری رسمی استان گلستان، سازمان برنامه و بودجه استان یک‌روزه با کتاب‌سازان، قرارداد نوسازی امضاء می‌کرد، باز هم از توان «مسئولین مربوطه» به‌دور است که توانسته باشند بخشی از کار (برای نمونه نسخه‌های خطی) را آماده کنند، زیرا جستجو، گردآوری و جمله به جمله خوانی بیش از هشتصد عنوان کتاب، مقاله و میکروفیلم برای شناسایی دست نوشته‌هایی در زمینه منطقه، بیش از یک سال زمان نیاز دارد، و آن نیز پشتکار تکی و یا کسانی‌کار آزموده و آزاده می‌طلبید! گمان می‌رود چند نمونه از داده‌های «**کتابنامه مازندران**» برای دریافت دشواری کار و ناتوانی مدعیان کافی باشد:

- 1- از **تاریخ طبرستان** (نوشته ابن اسفندیار) 26 دست نوشته.
 - 2- از **قابوس‌نامه** 34 دست نوشته.
 - 3- از سروده‌های فخرالدین اسعد گرگانی 17 دست نوشته و از سروده‌های هلالی‌جغتائی استر آبادی 254 نسخه خطی یاد شده در رویکردهای گوناگون، که در کتابخانه‌های جهان پراکنده است، یک‌جاشناسانده شده است.
- ناگفته نماند که گویا پس از بنیاد استان گلستان برای ساختن سپاه قلم به دست، چاره‌ای جز بهرگیری از روش دست‌اندازی و دستبرد پدید آورندگان ندیده‌اند. پیشاپیش این سپاه لشکر، سایه‌روشنای شماری از فرماندهان «**صحرا**»، «**یاپراق**» و...، چون آن آموخته حوزه و آموزشگر آزاد ناکجا آباد، به چشم می‌آید. او همان یکی از «مسئولین مربوطه» تحریر و تدوین یورش تازه‌های با نام نخستین کتابنامه استان است. اشاره شود که ال‌اچ‌یق‌دار هفته نامه گلستان ایران، از گردانندگان پیشین «**صحرا**» و «**یاپراق**» نو آراسته بود. شاید از این جابجایی، چشم‌های همیشه منتظرش، همچنان چشمداشت‌کهنه نداشته باشند!
- از داشته‌ها چنین بر می‌آید که اهل قلم ترکمن و دیگر مردم آن سامان، باید بهای سنگینی برای استان شدن و «گلستان» ماندن سرزمینی که چندی پیش از انقلاب 1357 فرمانداری کل بود و نهاد‌های جداگانه‌ای از مازندران داشت، بپردازند. از دشواری‌های تازه گلستان نو بنیاد، غارتگری همه‌سویه درازدستان توانمند و ستم بیشتر بر اندیشمندان و هنرمندان بخش‌های گوناگون دانش‌بشری است. بی‌تردید اگر نویسندگان و هنرمندان آن دیار به گونه‌ای کشته (همان مرگ مشکوک‌برخی کشورداران و رسانه‌ها) نشوند، به شیوه‌های دیگری در هم می‌شکنند. زنده یاد **آنا قربان قلیچ‌تقانی** نمونه آشکاری از شهدای ماندگار فرهنگ و هنر مردم است که اینک کالبدش را در جایی از گورستان گلستان سر به زیر کرده‌اند!
- 2- با نگاه گذرایی به همین صفحه (ال‌اچ‌یق) و نگاهی دیگرگون در نوشته‌هایی چون: «در ال‌اچ‌یق باز است»، «کدام فیلم‌ساز برای این همه درد، کلید خواهد زد؟»، «یاپراق برگ سبزی که خشکید» و «یا ترکمن‌ها را مردمی آرام و صمیمی دیدم» خواننده در می‌ماند که چگونه می‌توان مردمی را که از دردهای فزاینده به خود می‌پیچند، آرام دانست؟ چه اندازه می‌توان راز رنج‌ها و نابسامانی‌های زندگی مردم را پنهان کرد؟ مردم وقتی می‌بینند نویسندگان و یا هنرمندانی خواسته و یا ناخواسته، همدست اربابان زمین‌دار، شهردار و دیگر

داراها هستند، چه صمیمیتی می‌توانند با آنان داشته باشند؟! لابد از هراس پیامد اعتراض در گلو مانده، لحظاتی خاموش می‌مانند. برای مردم دشوار نیست دریابند که از چه رو دیری است فراموش شده‌اند. گلستان نشینان محروم، طلای سفیدکارانی که در گوشه‌ای دور از کشتزارها خمیازه اعتیاد می‌کشند، فقر فرهنگی، جابجایی‌های برنامه‌ریزی شده جمعیتی، قومی و هزاران ناهنجاری دیگر. مردمی که در نهادهای رهبری خاک خود جایگاه بایسته‌ای ندارند. مردمی که به هر دلیل در جغرافیای سیاسی تکه پاره شده‌اند، اما در سرکوب، یکسان قربانی می‌شوند.

بی‌تردید که برخی کارگزاران و نگهداران منطقه، برای نگه داشتن خود، امروزی می‌اندیشند، اما دیدگاهشان در زمینه ترکمن‌ها چندان کهنه است که گویی روزگار ناصرالدین شاه است و آنان به شیوه‌شاه شهید!! البته نه چون او آشکار، فرمان می‌رانند که: «پدرشان را بسوزانند. فس فس نکنید... ترکمن همه یکی است طژن نباشد قاری قلعه باشد.» (برگرفته از دیار ترکمن، 16).

شما می‌نویسید جوانی پس از 5 سال دست و پا زدن برای گریز از مرگ، سرانجام «به حکم دادگاه به چوبه دار آویخته شد.» گفته‌اند که نوجوانی بر سر نوار کاستی کشته شد، قاتل هم اعدام شد. اما به گمان این قلم قاتل آن دو تن، نه نوار کاست، بلکه همان اندیشه حکومتگر بازار است و بس!

در همین صفحه آورده‌اید که فصلنامه یاپراق «به علت مشکلات مالی از فعالیت باز ماند.» باشناخت ترندهای دیدگاه موزه‌ای چیره بر استان گلستان و ریزش برگ‌های پوسیده، در گذر تند باد مردم دگر اندیش، گمان می‌رود نقاشان کهنه کار سیاه مشق می‌کنند بلکه بر بوم دیگری، شاخ و برگ‌ی به رنگ‌های امروزی بیاریند و گرنه «مشکلات مالی» برگ سازان باور نکردنی است!

گردانندگان هفته نامه، مردم حق دارند از شما بپرسند که: هواخواهان جامعه مدنی چه گام‌های آشکار و چشمگیری در شناسایی و محاکمه کارگردان‌ها و کارگران سرکوب و ویرانی همه سویه جامعه ترکمن برداشته‌اند و چه اندازه از آزار پیدا و پنهان کاسته‌اند؟ آیا می‌توان از سویی مدعی گفتگوی تمدن‌ها بود و از دیگر سوی، شاخک‌های سربلند فرهنگی، اجتماعی ملتی را همچنان به برکناری از حقوق ملی، سرخوردگی، اعتیاد، لابلالی گری و یا گورستان کشاند؟!

سه‌شنبه 1378/1/10=1999/3/30

یاپراق، برگ پوسیده‌ای آویزه درختی کهنه

(به بهانه انتشار فصلنامه یاپراق شماره 1، بهار 1377، 102ص)

به تازگی فصلنامه «یاپراق» از همان نمونه‌های قلمی که برای دوستداران تاریخ و فرهنگ ترکمن آشنا است، به چاپ رسید. ولی این بار با ناشر و آرایش دیگر. اینکه از همان نمونه‌های قلمی یاد شد برای این است که کارکنان اصلی همان دو تنی هستند که پیش از این، دو جلد مجموعه «یاپراق» را با سازمان تبلیغات اسلامی کار کرده و آن را «برگ سبزی است تحفه مردم مسلمان ترکمن» خواند بودند، اما این ظاهراً ناشر مجله انتشارات گلنشر مشهد است! بر جلد «فصلنامه بین‌المللی فرهنگی، ادبی، اجتماعی» نوشته‌اند اما برآستی آماجشان همان است که در رویه سه آرزو کرده‌اند: «با گستره توزیع بین‌المللی» به دیگر سخن امید دستیابی به بازارهای جهانی و بازرگانی قلمی!!

آدم کم‌دان و خوش خیال گمان می‌برد که نسیم مفاهیمی چون جامعه مدنی، مدرنیته و دمکراسی، به سیاه چادرهای ذهن گردانندگان یاپراق و هموند هایشان راه یافته است که می‌نویسند: «این فصلنامه، متعلق به تمام مردم است و هراهل ذوقی می‌تواند در چارچوب معیارهای مورد پذیرش نظام و روش نشریه، آثارش را منعکس نماید.» (ص 5) با اندک پویشی می‌توان دریافت که خیر، در بر همان پاشنه پیشین می‌چرخد و این ادعاها تنها برای فروش کالا و گشودن روزنی در اندیشه مردم است و بس! چگونه می‌توان از «تمام مردم» و «هراهل ذوق» نام برد اما حتی حاضر نشد به جای آوردن «معیارهای مورد پذیرش [بخشی از] نظام» و شیوه ناپیدای «روش نشریه» پایبندی عملی به قانون اساسی داشت (از دستور کار کوشش برای اجرای منشور حقوق بشر در کشور نمی‌گوییم که از توان فکرکارگزاران و دست اندرکاران چنان رسانه‌هایی به دور است!) با این یادآوری که، يك سال و اندی است که مردم میهن ما نیاز تغییر در دست‌کم بخش‌هایی از قانون اساسی را از نهانخانه ذهن به رسانه‌های گروهی رسانده‌اند و برای دستیابی به دست‌کم‌ها می‌کوشند اما یاپراق و برادر بومی‌اش «صحرا» همچنان پوسیده‌ها را پیشکش مردم می‌کنند. شگفت آنکه ادعای چشم انداز جهانی دارند، حال آنکه به دور می‌بینم در استان گلستان (که آن نیز ماجراها دارد و اینک، در این گفتار نمی‌گنجد) نیز خواستار و بازتاب چندان‌ی داشته باشد!

به هر رو، در نخستین شماره یاپراق، نوشته‌هایی آمده است که به روشنی نشان‌دهنده ناتوانی دست اندرکاران پیدا و پنهان نشریه است. فصلنامه‌ای که جز صاحب امتیاز و مدیر مسئولش، نه‌مسئول و دبیر دارد. افزون بر آن‌ها شماری دیگر نیز به همراه آنان رنج می‌برند و می‌کوشند که به هرگونه و روشی نشریه درآید. در شماره نخست شرمگانه از سیزده تن از همسرایان یاد شده است. گویا نیاز بود نام همه ترکمن‌هایی که هماهنگ طرح و اجرای نشریه بوده‌اند پڑواک یابد (شایدبستگان و دوستان زحمتکشان از این دست، نسخه‌ای خریداری کنند!!) لابد دیگرانی (ترکمن و غیرترکمن) هم هستند که نام آن‌ها نیامد، از جمله برجستگان اداری دانشگاه مشهد، دوستان گلنشرمشهد، همچنین با یادداشت همبستگی و یا وابستگی

دیرینه گردانندگان مجله گمان می‌رود جای‌نام‌هایی چون «مرکز بزرگ اسلامی شمال - گرگان»، خالی مانده است!

بجا است یادآور شود که یاپراق و صحرا برادرانه یارگیری کرده‌اند تا هیچک از همگان بی نشان‌نماند، شاید از شور بختی آن دو و کمبود همکار است که برخی سمت‌های دو نشریه بردوش یک‌تن‌سنگینی می‌کند، لابد تا فرمان جدایی داده نشود، همین‌گونه که هستند بجا خواهند ماند:

منصور آق در یاپراق: دبیر سرویس اجتماعی در صحرا: یکی از دو مسئول گزارش و خبر
ناز محمد یقه در یاپراق: مدیر اجرایی در صحرا: یکی از دو مسئول گزارش و خبر
امان قلیچ شادمهر در یاپراق: مدیر داخلی در صحرا: مسئول مقالات ادبی
عبدالقهار صوفی راد در یاپراق: دبیر سرویس شعر در صحرا: مسئول روابط عمومی
عبدالحکیم مختومی در یاپراق: دبیر سرویس فرهنگی در صحرا: مسئول شعر
(نگ: یاپراق، 3؛ صحرا، ش 1 (فرورین 1377)، 2).

درست است که باید برای نورسیده‌ها شادمان بود و آرزوی روزگار گذرانی خوب و پربراری داشت، اما نه برای هر از راه رسیده‌ای! بر پایه چنین باوری و به دلایلی که بخشی از آن در این گفتار آمده است، هشدار که این نو باوه، سارق سده‌ها تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمن‌ها خواهد شد!

نشریه‌ای که ادعای نوآوری شناخت و شناساندن ترکمن‌ها در گستره جهان دارد، باید به نیازهای زمین و زمان آشنا باشد. به اندازه ادعا، نوشته‌های پیش از خود و هم‌روزگار را بشناسد. درست نویسی برگزیند و... و برجسته‌تر از همه، دست‌کم خود، نویسندگان و خوانندگان را از هر گونه دست اندازی و دستبرد فرهنگی - ادبی به دور نگهدارد. اما وقتی در نخستین شماره یاپراق صاحب امتیاز و مدیرمسئول (قوجق) و نیز مدیر داخلی (شادمهر) نوشته دیگران را با اندکی تغییر به نام خود چاپ کنند، به همدستان آنان چه می‌توان گفت، لابد که در یک درس‌خانه آموزش دیده‌اند!

پر بیراه نیست که از جمله: «نشریه در تعدیل، ویرایش و پیرایش آن [نوشته‌ها] آزاد است» (ص 3) در یاپراق که بخش اصلی آماج این دستور کار کنار گذاشتن برخی نوشته‌ها، سانسور و زدودن همه نام‌ها و آفریده‌های غیر همراهان کهنه و نو است و گرنه نه شنیده و نه دیده‌ایم که رسانه‌ای با ادعای بین‌المللی چنین کند، مانند روزنامه دیواری مدرسه که گردآورندگان باکی از نیلوردن نام‌ها و نوشته‌ها ندارند!

گویا کارگزاران و گردانندگان یاپراق از اختلاف میان روزنامه دیواری مدرسه و نشریه‌ای رسمی‌آگاهی چندانی ندارند که بی‌هراس از تاریخ، مردم و «قانون حقوق مؤلفین و مصنفین» (همان قانونی که از روزگار پهلوی برجا است و خود نیاز به دگرگونی و روز آمد شدن دارد) هر چه می‌خواهند می‌کنند. شاید هم می‌پندارند که پشتیبان‌هایی همیشگی دارند!!

در آغاز سخن، گویا مدیرمسئول چندان از مجله ناامید است که می‌نگارد: «شاید برخی از دوستان، برای اولین بار با عنوان «یاپراق» روبرو می‌شوند و شاید هم نام این فصلنامه برای بسیاری از آن‌ها آشنا نباشد» (ص 4) زیرکی است یا جز آن؟! پیدا است که مقصود نشریه یاپراق است و گرنه کدام ترکمن است که این واژه را نشناسد؛ باید دید که گردانندگان نشریه با چه پنداری آن را به کار می‌برند؟!

همو پس از آن فشرده‌ای درباره یاپراق پیشین که دو جلد آن «از طرف انتشارات برگ» (ص 4) چاپ شده بود، نوشت اما نمی‌گوید که آن «برگ» چه گیاهی و از کدامین بیشه

است. همانگونه که نمی‌آورد ناشر جدید «گلنشر مشهد» کیست و چه باورهایی دارد، کارنامه‌اش چیست، چگونه شد که مجله از تهران به خراسان پرتاب شد، برای «گستره توزیع» یا گستره دریافت امکانات و...؟!

اینکه در ترکمنی yapraq (نه آنکه به هر دلیل yaprak نوشته‌اند که نه به الفبای آنویسی است و نه انگلیسی که متن پشت جلد را به آن زبان نوشته‌اند) را به دو معنای: 1- برگ، 2- زیور نقره‌ای برگ‌گونه که در گذشته آویزه لباس خانم‌ها بود، آورده‌اند تردیدی نیست، اما از واژه‌ها «عبارت» نساژید و از عبارت‌های خود ساخته «مفاهیم و تعبیر» نساژید و نگویید هر آنچه خواست ما است همچنان در «این کلمه» می‌یابیم؛ کدام کلمه و به چه معنایی؟! از آغاز تا پایان مجله چنین برمی‌آید که این برگ مانند زینتی زمخت برنازک آرای و یا بازگونه زیوری ظریف بر عجزه‌ای است. «برگ» شناسان نیک می‌دانند که این برگ نه تنها سبز نیست بلکه زردهایی فرو افتاده بود که دست‌هایی با دشواری برکنه درخت بی باری پوشانده و به نمایش گذاشته‌اند؛ هر چند خود را باغبان بخوانند و امیدوار باشند «نهالی» که کاشته‌اند «برگ‌های زیادی بدهد» (ص 5).

اینک به عنوان مشت نمونه خروار، نمونه‌هایی از ناتوانی، کژی، دست اندازی و دستبرد فرهنگی‌گردانندگان و همدستان یاپراق می‌آید، بلکه اندکی آزمون در میانه مانده باشد و از این پس یا از نوشتن کناره گیرند و یا به‌گمان فریفتن اهل قلم بیهوده نکوشند، زیرا که «زمانه را قلم و دفتری و دیوانی است.»

ص 39-40: «نگاهی به تقویم ترکمنی» ترجمه از شاه‌مراد چاری اف. در پایانی آمده است که برگرفته از مجله دیار (ارگان اتحادیه ترکمن‌های جهان - عشق‌آباد) است اما نام نویسنده را نیاوردند.

ص 51-58: «درباره اشعار الحاقی مختو مقلی فراغی» به کوشش یوسف قوجق. وی صاحب امتیاز و مدیر مسئول مجله است، اما از نویسنده یاد نمی‌کند! دیگر اینکه چه «کوششی» به کار برده است؟! اگر دست‌نوشته کهن نیز بود باز هم آفریننده‌ای داشت؛ شاید بگویند لابد هیچ آگاهی از نویسنده‌اش به‌دست نیامد که هیچ از او یاد نشد! گیریم که چنین باشد اما این نیز برای چنین منش ناپسندی آبرو نمی‌شود زیرا در مواردی از این دست کوشنده / مصحح و ... هر چه که بنامند باید نکته‌های ضروری را با خوانندگان در میان بگذارد. به باور نگارنده این گفتار، این نمونه آشکار دستبرد فرهنگی - ادبی است و سزاوار سرزنش و روشنگری!

به هر رو، این مقاله یکی از پژوهش‌های ادبی نورمحمد عاشورپور یا همان آ. مردوف است که در همین گفتار چندبار نامش آمد. بجا است گفته شود که وی از برجسته‌ترین پژوهشگران فرهنگی ترکمن‌ها به شمار می‌رود و در آن زمینه و نیز در عرصه سیاسی آوازه دارد. ده‌ها نوشته وی به گونه‌کتاب یا مقاله در ایران به چاپ رسیده است، به گونه‌ای که غیر ترکمن‌ها نیز او را در هر دو عرصه‌ی شناسند. پس چگونه است که کوشنده (همان صاحب امتیاز و مدیر مسئول یاپراق) که از قضای روزگار با عاشورپور آشنایی نزدیک دارد، از نوشتن نام او پرهیز کرده است؟! دیگر اینکه چرا از چاپ همه گفتار خودداری شد؟! یقین داریم که عاشورپور نه تنها باکی از آوردن همه نوشته ندارد بلکه خشنود می‌شد که دست‌کم به مخالفت تند و نچندان ناپیدای برخی از دولتمردان و برجستگان کرسی‌دار ترکمنستان با روشنگری شماری از نویسندگان و هنرمندان در بخش‌های فرهنگی و تاریخی، اشاره درشت می‌شد.

گفتنی است که متن کامل ترکمنی این نوشته با برگردان دیگری - جز ترجمه عاشورپور و نیز بدون ستایش گونه وی در پایانی گفتار - همراه فشرده زندگی و کارنامه عاشورپور، به

گزارش تن‌دیگری از دو سال پیش تاکنون آماده چاپ است اما به دلایلی غیر از نوشته و نام نویسنده دچار سرگردانی است!

با چنین آگاهی‌هایی، بی تردید هرگونه توجیهی، نه تنها توجیه و بهانه‌ای بیش نیست بلکه به افسانه مانده می‌شود. به دیگر سخن هر چه هست، واقعیت نیست. بجا است گفته شود که عاشورپور نیز از آن گروه پدید آورندگانی است که حقوق مادی و معنوی او از سوی برخی ناشرین نادیده گرفته می‌شود. برای نمونه داستان مذهبی «ابراهیم ادهم» به ترکمنی، به کوشش وی آماده چاپ شد ولی ناشر با آگاهی از دشواری‌های او در آن روزگار (1362) بی‌یاد وی کتاب را چاپ و پخش کرد. این بار نیز این نوشته را به بهانه‌های ساده‌ای دزدیدند و به نام خود کردند.

ص 62-64: «مقامات موسیقی: آت چاپار» ترجمه عبدالحکیم مختومی. دبیر سرویس فرهنگی یاپراق و مسئول شعر نشریه صحرا. دوستان آن موسیقی گمان نبرند که پژوهشی در مقام‌های موسیقی ترکمنی است؛ روایتی قصه‌گونه درباره چرابی و چگونگی پیدایش این مقام است. البته چنانچه آمد از ترکمنی به فارسی برگردانده شد اما بی‌یاد نویسنده و منبع آن!

ص 65: «افسانه‌های ترکمنی: حکایت عقل و بخت» از عبدالصالح پاک. چنانچه آمده است افسانه است و روشن است که به زبان ترکمنی است. اما نیامده است که پیش از این چاپ شده بود یا خیر، اگر آری کجا و به چه زبانی؛ چه کسی به فارسی برگرداند؟ در اینکه این افسانه از ترکمن‌ها است یا آنکه از مردم دیگری است که به آنان رسیده است نیز هیچ پژوهشی نشده است؛ پس نقش پاک در این میانه چیست که بی هیچ توضیحی نام گرفت؟!

ص 67-68: «فرهنگ عامه: ضرب المثل و چیستان» باز هم به نام عبدالحکیم مختومی. برگی ضرب المثل و برگی چیستان. سال‌های درازی است که زبان‌دهای ترکمنی چاپ می‌شود و این نیز یکی از آن همه؛ گویا گردانندگان یاپراق بین‌المللی نمی‌دانند که در ایران نیز سال‌ها است که به روش بایسته درباره فرهنگ مردم (افسانه، زبانزد، باور، آئین‌ها و...) از گردآوری تا چاپ کنکاش می‌شود تا بن‌مایه‌های آفرینش و کاربرد آن‌ها شناخته و شناسانده شود؛ اما مختومی و مانده‌هایش بی‌هراس از پرسش‌های خوانندگان، بی هیچ کنکاشی و حتی بی آنکه بگویند از کجا برچیده‌اند، خام‌تر از پیش چاپ می‌کنند و لابد سرفراز از این‌که نام خویش بر فراز کرده‌اند!!

ص 74: «شعر شاعران کلاسیک» چهار سروده از بایرام خان، عمادالدین نسیمی، قاراجا اوغلان و امیر علی شیر نوایی. به گمان گردانندگان یاپراق هر چهار سخنور ترکمن هستند و سروده‌هایشان نیز هم خواننده ناگزیر می‌شود به جای بهره بهینه از شعر به ذهنش فشار بیاورد که با یرام خان آری، ولی کدامیک از منابع برجسته تاریخ ادب، سه تن دیگر را ترکمن خواند؟! فرجام کار خستگی و کنار گذاشتن مجله، زیرا به قول حافظ: «مشکل حکایتی ست که تقریر می‌کنند.»

ص 80-81: «مختصری درباره شعر ترکمنی» نوشته عبدالقهار صوفی راد دبیر سرویس شعر این مجله و مسئول روابط عمومی صحرا. نویسنده از یاد می‌برد که این نخستین شماره یاپراق است و به بهانه «شعرهای رسیده» (البته خواننده گمان نبرد که شاید شعرهای یاد شده برای صحرا بود و او به ضرورت پیشه، پاسخگو؛ زیرا نخستین شماره ماهنامه صحرا در فروردین 1377 یعنی هم‌زمان با یاپراق به بازار بار شد!) ردای استادی بر خود پوشانده و به صنعت شاعری می‌پردازد تا خوانندگان احتمالی و پیامبران سخن، با بهره‌گیری از کلام وی چامه‌های بهتری بسازند. از سرمشق داده شده به‌سادگی می‌توان دریافت که از دید استاد

شعر مجله تنها باید در هجا یا بحر سرود، گونه‌های دیگر شعر پذیرفته نیست، شاید هم نمی‌شناسند.

ص 82-87: «کتاب‌شناسی ترکمن» از امان قلیچ شادمهر، مدیر داخلی یاپراق و مسئول مقالات ادبی صحرا بی‌هیچ گمانی این گفتار یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های دستبرد فرهنگی است و سزاوار پیگیری و جزا. لابد وی از شماری استاد تاریخ و ناشر فرا گرفت که زمانه بر پایه هر که خواهد گو بیاورو هر که خواهد گو ببر، است که با همه ناآگاهی از فهرست‌نویسی و کتاب‌شناسی، نوشته دیگری را با اندکی دگرگونی و با کژی ناشی از ناآگاهی و ناتوانی در فصلنامه‌ای بین‌المللی خوانده، به‌نام خود چاپ کرد. گویا این گونه‌ها مردم را نیز چون دستاویز دانسته‌اند و گر نه اعتراض اهل قلم منطقه دربار مجموعه را می‌شنیدند؛ شاید هنوز گمان دارند که زمان در سال‌های پیش از 1375 ایستاده است؟!

شادمهر در پیشگفتار کتاب‌شناسی به گونه‌ای سرگران نوشته است که گویی هیچ کاری در زمینه کتاب‌شناسی ترکمن‌ها در ایران نشده است. حال آنکه سال‌ها پیش یکی از مازندرانی‌ها (حسین صمدی) به آهنگ شناخت و شناساندن درد مشترک و نیاز همراهی همدرد‌ها به این دشوار دست یازید. ماه‌ها در گوشه و کنار ترکمن صحرا (از روستاهای بندر ترکمن تا ده کوره‌های جرگلان) بژو و هیدو با آنکه از همیاری اندکی برخوردار بود، با این همه پس از گذشت دو سال یافته‌های ترکمن صحرا و دیگر جای‌ها یکجا شد. نخستین بار داشته‌ها (81 کتاب و جزوه با نام «فهرست کتاب‌های ترکمنی چاپ ایران» در مجموعه در قلمرو مازندران، ج 1 (بهار 1370) 201-218، چاپ شد. پس از آن یاد شده به هر گونه کوشید که همه منابع را به زبان‌های فارسی و ترکمنی، چاپ ایران و دیگر کشورها) در «کتابنامه مازندران» (ساری: سازمان برنامه و بودجه استان مازندران، 1372، ج 2) بشناساند. وقتی کتابنامه باکاستی‌هایی به چاپ رسید، همو به ناچار در گزارش سرگشاده‌ای بخشی از دشواری‌ها را آشکار ساخت، اما چه سود؟!

به هر رو، به گواهی چاپ شده‌ها و آگاهی شمار زیادی از دوستداران شمال نه تنها ادعای شادمهر در آفرینش کتاب‌شناسی ترکمن‌های ایران خطا است بلکه چندان گستاخانه است که زبینه این قلم‌نویس که با وی و ماننده‌هایش به جدل برخیزد، اما سبب نمی‌شود که بخشی از کژی‌های آن نوشته را بر نشماریم. به راستی که برای نقد و بر شمردن نادرستی‌های او در زمینه کتاب‌شناسی ترکمن گفتار بلندی نیاز است که از دستور کار این نوشته به دور است. با نگاهی کوتاه به «کتابنامه مازندران» می‌توان به ژرفای ناآگاهی و ناتوانی وی و هموند‌هایش پی برد!

*وی بی آنکه در یابد کتاب‌شناسی چیست و چگونه گرد می‌آید از «کتاب‌شناسی ترکمن» سخن می‌راند؛ از گستره جغرافیای کار و زبان نمی‌گوییم که از توان درک این گونه‌ها به دور است. وی نیز چون برخی از چاپگران و استادان تاریخ می‌پندارد که جهان یعنی گلستان، و بخشی از خراسان و مردم نیز ناآگاه به کارنامه روزگار، و گر نه با کمی اندیشه درست، به دور می‌نمود که چنین مدعی‌گرد آوردن «کتاب‌شناسی ترکمن» شود! نگارنده این گفتار یقین دارد که حتی گردآوری کتاب‌شناسی مختوم‌قلی (سخنور بلند آوازه ترکمن) به الفبای فارسی در توان یاپراق، صحرا و دوستان پیدا و ناپیدا ایشان نیست، چه رسد به آنچه نام برده است!

*تمایه سازی او چندان خطا دارد که گاه به شوخی سبکی مانده است؛ برای نمونه جایی «فولکلور و فرهنگ» و جایی دیگر «فرهنگ و فولکلور» یاد می‌کند. گویا نمی‌داند که فرهنگ عامه (از بخش‌های علوم اجتماعی در رده بندی دیوئی) دیگر است و «فرهنگ»

دیگر فولک / فرهنگ عامه باید مشخص شود که در چه زمینه‌ای است؛ یا «شعر ترکمنی - ترکمنستان - ایران» برای شاعرانی چون آزادی، سید نظر سیدی، سیدی خوجه! در شرایطی که کوچکترین اشاره‌ای به جغرافیا و زمان نشده است، چگونه وی شاعران پیش از 1881 میلادی را در دو کشور ترکمنستان و ایران جای می‌دهد؟! (یادآور نقشه ترکمنستان در «تاریخ ترکمنستان» یکی از استادان هموند او است).

* از آنجا که وی تفاوت میان ناشر و چاپخانه را نمی‌شناسد، پیدا است در روش ساختگی خود «ناشر، نام ناشر» بیاورد و در ده عنوان داده شده خطا کند.

* شادمهر ناآگاهانه پنداشت که بی بهره‌گیری از نشانه [] می‌تواند در ویژگی‌های کتابشناختی دستکاری کند، برای همین در نام پدیدآورندگان، کتاب‌ها و حتی در شمارش برگ‌های کتاب دست برد، شگفت اینکه نه تنها در ده کتابی که نو چاپ است چنین کرد، بلکه آنچه پیشتر شناسانده شده بود، نیز از گزند او دور نماند! به‌گمان این قلم بهتر است از آوردن خطاهایی چون «بال قیزیل، یولیندا، عبدالرحمن آخوند» دست برداشت و به دو نمونه از شناسانده‌های او بسنده کرد:

نخست شماره 1 کتابشناسی او را می‌آوریم که از بد روزگار پس از آبان 1369 به بازار آمد، پس از آن شماره 59:

«آقابای، محمد **تورکمن ارته‌گی‌لر** به کوشش حسن نیازی. ناشر مؤلف. تهران: چاپخانه پیام، چاپ اول 1369، 181 ص.»

«فراغی، مختومقلی **دیوان کامل شاعر و عارف نامی مختومقلی فراغی**. مقدمه و برگردان شعر به فارسی احمد عضدی، انتشارات احمد عضدی، بجنورد، اول 1373، وزیری، ص.» اما کتاب‌های یاد شده جز این است، دیگر اینکه نیازی به آوردن «چاپ اول» نیست، بلکه ضرورت یادداشت در چاپ و ویرایش بعدی است. همچنین به گمان شادمهر کتاب دوم دشواری برگ شماری داشت که از آن جز به «ص» یاد نکرد!

- **افسانه‌های ترکمن** به کوشش محمد آق آتابای بی‌جا بی‌نا، پائیز 1369، [4] + 81 ص. [عنوان جلد: **تورکمن‌ه‌ر ته‌کی‌علم‌ی‌ء**. تایپارلان: موخاممه داق آتابایی]. نمی‌دانیم شادمهر در کجای کتاب نام «حسن نیازی» را دید و نوشت، زیرا نه در صفحه عنوان، نه در برگ شناسایی کتاب و نه جایی دیگر نشانی از این نام نیست!

- فراغی، مختومقلی **دیوان کامل مختومقلی فراغی**. مقدمه و برگردان شعر به فارسی احمد عضدی بجنورد: احمد عضدی، 1373، 488 + [8] ص. [عنوان جلد: **دیوان کامل مختومقلی فراغی شاعر و عارف نامی ترکمن**].

اینک برای پرهیز از درازگویی، چند کتاب و جزوه ترکمنی - با الفبای فارسی - چاپ ایران را که در آن نوشته نیامده است، می‌آید. با این یادآوری که بر خلاف پندار شادمهر که از سال 1369 تا پایانی 1376 ده عنوان کتاب و جزوه به زبان ترکمنی در ایران و ترکمنستان چاپ و پخش شده است، داشته‌ها بیش از داده‌های او است!

1- آتالار نقلی - **ضرب‌المثل‌های ترکمنی**. به کوشش مراد دردی قاضی. گنبد کاوس: حاجی‌طلائی، پائیز 1376، 175 ص.

2- بازیار سخاوی، نورمحمد (سقاوی). **دوغری یولینگ چراسی**. گنبد کاوس: حوزه علمیه مدرس، 1372، 80 ص. (کپی).

3- بقه، عبدالرحمن **العقیده الناجیه عن ظلمات الجبریه و القدریه**. گنبد کاوس: حاجی‌طلائی، زمستان 1373، [4] + 18 ص.

- 4- تنگلی، عبدالرحمن. **احسن الخلاق فی بیان احکام الطلاق**. [عرفان آباد: حوزه علمیه عرفانی عرفان آباد]، بی تا، ب + 53ص. (کپی) [نام درست وی تنگلی طانا است ولی به تنگلی آوازه دارد].
- 5- تنگلی، عبدالرحمن. **الدرر النصیبه فی نظم العقیده**. عرفان آباد: حوزه علمیه عرفانی عرفان آباد، اردیبهشت 1371، 10ص. (کپی)
- 6- خانی کسلخه، خالدقربان. **دیوان بی نقاط عالم لمر**. گنبد کاوس: مدرسه حنفیه سلطان محمدآخوند حبیبلی، 1370، 15ص. (کپی)
- 7- **دعاء اسم اعظم**. [از روی چاپ 1909م قازان] به کوشش احمد شیخ طلائی. گنبد کاوس: حاجی طلائی، 1372، 16ص.
- 8- رجال، فارمحمد. **ابراز المعانی**. به اهتمام احمد شیخ طلائی. گنبد کاوس: حاجی طلائی، 1372، 20 + 35ص.
- 9- طلائی، نورمحمد. **الجواب طبق مذهب النعمان لسؤال بعض الاخوان**. [گنبد کاوس: حاجی طلائی]، 1413 ه ق، 46 ص. (کپی)
- 10- قاضی، مراد دودی. **نمازینگ دستورلاری**. گنبد کاوس: [قابوس نشریاتی]، 1373، 30ص.

ص88-93: «تشکیل استان گلستان نویدی...» از منصور آق دبیر سرویس اجتماعی یاپراق ویکی از دو مسئول گزارش و خبر صحرا. با نادیده گرفتن برخی مسائل تنها نوشته «اجتماعی» گونه این شماره یاپراق است. در اینکه نوشته چه کسی و یا چه کسانی است به درستی نمی دانیم. با یادداشت دستور کار وزارتخانه ها و نهادها و روش کار آن ها، بی تردید گزارش کارشناسی گروه مطالعاتی یکی از آن ها (گمان این قلم نخست به سازمان برنامه و بودجه است و پس از آن وزارت کشور - با نیاوردن بخش امنیتی و دفاعی در گفتار چاپ شده-) با نامی چون نگاهی به استان گلستان، توانمندی ها، کمبودها و پیشنهادات است که با تغییراتی به نام یاد شده چاپ شد. از دلایل این گمان می توان به روش تنظیم و داده های آماری اشاره کرد. برای نمایاندن تغییر گفتار نیز می توان از روش برخورد نادرست درباره ترکیب قومی یاد کرد (مردم منطقه را تنها به دو گروه فارس و ترکمن بخش می کند و در عین حال از مازندرانی ها، کردها، آذری ها و ... نام می آورد!!) دیگر اینکه برای آن همه داده های گوناگون هیچ منبعی یاد نشده است، یعنی همه از خود او است!!

اما آنچه که در این گفتار و نوشته دیگری به نام او در همین زمینه - در نخستین شماره صحرا (فروردین 1377) ص 3 - چشمگیر می نماید، ستایش های نابجا است. کدامیک از دو همسایه همدرد از این گونه نوشته ها بهره می گیرند که با تغییر نام استان از گرگان به گلستان «مردم شهرستان های گنبد کاوس و مینودشت آن را به فال نیک گرفتند و آن را در راستای توجه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مسئولین نظام به خواست ها و تلاش های خود ارزیابی کردند.» (یاپراق، 88) «این دگرگونی در نام استان بیانگر توجه نمایندگان مجلس به خواست های مردم این دو شهرستان [گنبد کاوس و مینودشت] است» (صحرا، 3) به راستی آیا همه نابسامانی های ترکمن های منطقه (بر پایه نوشته هموز ترکمن های منطقه آق قلا، بندر ترکمن و دیگر بخش های میانه گرگان و گنبد!!) بر سر نام استان بود که پس از نامگذاری گلستان گمان کنند که دشواری ها پشت سر گذاشته شد؟! اگر گردانندگان هر دو نشریه جز این می پنداشتند می توانستند مقاله را «تعدیل و...» کنند!

نگارنده این گفتار در این نکته درمانده است که چرا یاپراق، صحرا و دیگر رسانه‌ها به این مهم اشاره نکرده‌اند که از سویی این همه جنجال استان کردن و نام نهادن بر سرزمینی که در سال 1355 فرمانداری کل شده بود و از همان زمان چند اداره کل و نهاد برجسته داشت، برای چیست و از دیگر سوی این همه ناگفتن دردها و خوش باوری برای رشد همه سویه گلستان از چه رو است؟!

- ص 102: «پاسخ به نامه‌ها» از آنجا که نام کسی نیامده است، لابد همه دست اندرکاران نخستین شماره یاپراق گرد می‌آیند که به قول زنده‌یاد عزیز نسین روزنامه پس فردا را هم بنویسند، وگرنه چه کسی برای نشریه‌ای که انتشارش بستگی به استان شدن گلستان داشت و آن زمان هنوز چنین نشده بود، نامه می‌نویسد؟!

- ناگفته نماند که عکس‌های آمده در مجله چندان بد چاپ شده‌اند که گمان نمی‌رود برای روزنامه‌دیواری مدرسه‌های روستایی ترکمن صحرا، نیز بتوان استفاده کرد.

پس از اشاره‌های گذرایی که نوشته شد بجا است بیاید که: چاپ یاپراق و مانده‌هایش نشان‌دهنده کوشش برای گسترش و به کردن تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمن‌ها، بلکه واژگونه نگاره‌های روشنی از کوشش برای ایستایی و حتی واپس بردن آگاهی همگانی، دست‌اندازی و دستبرد در زمینه‌های یاد شده است. آشکار است که کارهایی از این دست با چه انگیزه، منش و آماجی پدیدآمده‌اند و در فرجام از کجا سر بیرون آورده و چگونه خواهند شد! با این همه، قلم روشن‌گر امیدوار است با درآمیختن برگ‌های پوسیده و خاک، کودی برای ستاک‌ها و نورسته‌ها به دست آید.

* فراز، 1، ش 10 (اسفند 1377) 17-19 و ش 11 (فروردین 1378) 21-23.

در مرگ غزاله که از زندگی می‌گریخت

یکی به من گفت: « خبرداری غزاله خودکشی کرد؟ »
 شب شده بود - ساعت نزدیک هشت - زمین از بارش آسمان خیس. تهران در بیست و دوم اردیبهشت، نمایشگاه بین‌المللی کتاب و این همه اشک؛ مرگ « غزاله علیزاده »، زنی که تنها نبود و بود.
 در شب شعر دانشجویان مازندرانی دانشگاه صنعتی امیرکبیر خبرش را شنیدم. با اینکه پیشتر می‌دانستم روزی چنین خواهد کرد اما پذیرشش دشوار بود.
 از آدم‌ها و طبیعت ماشینی شده می‌گریخت و بارها گفته بود: «دلم می‌خواهد شمال زندگی کنم و همان جا بمیرم.» اما مگر گذاشتند زندگی کند؟!
 خوب به یاد دارم هنگامی که برای شرکت در همایش بزرگداشت نیما - 14 تا 16 دی 74 - به مازندران آمد، چند بار این گونه گفته بود.
 در آن چهار روز که با هم بودیم، می‌دیدم که از لب خنده‌هایش غم فرو می‌ریخت و کمتر کسی این را می‌دانست و یا باور می‌کرد، غزاله و گریز از زندگی؟!
 شب آغاز همایش چند شعر نیما را خواند، بی آنکه حرف دلش را بگوید. شب آخر پیش از اینکه بخشی از داستان بلند « خانه ادیسی‌ها » را بخواند، از دل‌بستگی به طبیعت مازندران و نیما نام آورگفت و از زبانی که در جامعه مرد سالار باید آخرین باشند.
 پس از همایش، روزی برایم تلفن کرد و گفت: « دلم می‌خواهد فیلم همایش را ببینم . »
 گفتم: «نزدیک یازده ساعت فیلمبرداری شده است و به دلایلی فعلا قرار نیست به کسی بدهیم .
 پس از اینکه گزیده‌ای در یک نوار سه ساعته آماده شد آنگاه شما و دیگر دوستان آن را دریافت خواهید کرد . » اما او گفت: « شاید طوری شود که نباشم، برای همین می‌خواهم پیش از همه آن را ببینم . »
 سخنش به گونه‌ای بود که نمی‌توانستم نپذیرم. از آهنگ صدایش می‌شد فهمید برای داستان تازه‌ای آماده می‌شود. دو روز بعد به خانه‌اش رفتم. خانه‌ای که ناآرام بود و به گفته آشنایانش برای او بود، برای آنکه تنها نماند!! چند ساعت به تماشای مراسمی نشستیم که بی‌تردید پس از 1357 کم‌نظیر بود.
 همان شب دریافتم غزاله با چشم‌هایی که به چشم دیگران سرشار زندگی بود و می‌خندید، در جستجوی راه مرگ بود.
 چندی گذشت. تا اینکه میانه بهمن ماه گذشته با من تماس گرفت و خواست چند روزی را در شهرم بگذراند. برنامه‌هایی برای خودش داشت. پذیرفتم اما باز آشنایانش - که برخی بیشتر به فکر خود بودند تا او - مخالفت کردند. کوشش داشتند تا نخوام میزبان باشم. ناچار متعهد شدم او را به سلامت به تهران بازگردانم. با این حال دو تن همراهیش می‌کردند.
 دو سه روز ماند. درمانده بود، نگذاشتند شمالی شود. خیلی خواستار زندگی در مازندران شده بود، زیاد گپ و گو کردیم. از درگیری مالی او در مشهد، از ترغیب آشنایان تهرانی به سرمایه‌گذاری در انتشارات، از ناگزیری زندگی در خانه‌ای که شلوغش کرده بودند، از بیماری و اشتیاقش به مردن، دریافت ناز زندگی از راه سیر و سلوک درویشانه و ...

دو بار تا مرز مرگ رفته بود و دیگر بار نمی‌خواست ضرورت زندگی را برایش واگو کنند. عاشق زندگی بود اما بهانه‌های زنده ماندنش کم شده بود. آرامش نداشت حتا به اندازه سیگار کشیدن؛ - با این همه در تب و تاب بود بلکه بیست و یکم رمضان را در خانقاه بهشهر بگذارند و یا به زیارت پیرطریقت به لاهیجان بروند.

چندان پایداری کرد تا همراهانش موافقت کردند و روز قتل به لاهیجان رفت. جمعه بیستم بهمن، روزی که هوای مازندران برخلاف عادتش آفتابی بود و بنفشه‌ها از خاک سر بیرون کرده بودند. هر چند بو نداشتند، مانند بهاری که قرار بود بیاید. من و او سه نفر دیگر - دو تن که همراهش بودند و دوست خوبم که میزبان دوم بود - به پارک جنگلی تلار Telār کناره رود تلار قائمشهر، رفتیم. خیلی دلش می‌خواست چنین جایی به آرامش ابدی برسد و ما می‌کوشیدیم که آرامش زندگی باز یابد، اما نه صحبت‌های ما، نه هوای خوب مازندران و نه بنفشه‌هایی که برایش چیدیم، غزاله را به زندگی امیدوار نکرد. آخرش هم این گونه رفت که می‌خواست.

در جنگلی شمالی، در سکوتی بی‌انسان، می‌خواست درخت باشد و ناتوان از توانستن؛ پس، چون شاخه از درخت آویزان و ... زن زیست و مردانه مرد!

نمی‌دانم چیزی نوشت و یا آنکه حرفم را پذیرفت و ساعت‌های آخر را در سکوت جنگل با خود سخن گفت و در ضبط صوت به یادگار گذاشت یا نه؟

غزاله رهایی را در مرگ می‌یافت و با چشم‌هایش دنبالش می‌کرد؛ در عین حال همانند دیگران - بویژه هنرمندان - برتری خواهی داشت.

کاش داستان مرگش را می‌گفت و یا می‌نوشت تا پس از «چهار راه»، داستان کوتاه اما ماندنی او باشد. داستان مرگ غزاله که از زندگی می‌گریخت.

دوشنبه 1375-2-24

* نقش قلم، 17، ش 838 (30/2/1375) 2.

موسیقی ترکمن

به خوبان
آق و بدخشان

برای شناخت موسیقی ترکمن‌ها، آشنایی با این مردم - اگر چه فشرده - از نیازهای پایه‌ای است. با چنین نگرشی کوشش شد که گفتار در دست بیشتر به جایگاه و توان موسیقی بردارد و به‌دیگر موارد کمتر اشاره شود.

در شمال خاوری و خاور ایران کنونی - از کناره‌های شرقی دریای مازندران تا بخش‌های دورافتاده بجنورد - سرزمینی است که نزد مردم به ترکمن صحرا، ترکمنستان و یا دشت گرگان آوازه یافته است. جایی که در جغرافیای سیاسی حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، در دو استان مازندران و خراسان جای دارد.

این قوم، بر پایه بیشتر منابع کهن، نسب خود را به ترک‌های عُز / اغوز می‌رساند. در گذار سده‌ها و به دلایل گوناگون، از مغولستان کنونی به دیگر جای‌ها کوچیدند. امروزه بیشتر آنان در ترکمنستان کنونی و ایران، به‌جان‌سختی روزگار می‌گذرانند.

ترکمن‌های ایران به سه گروه بزرگ بخش شده‌اند که هر یک از این سه دسته، ایلی را پدیدآورده‌اند. روشن است که در پراکنش پس از آن، شاخه‌های گوناگون در هر یک از این گروه‌ها پیدا شده است، بر این سه سرگروه، تکه، گوکلان و یوموت (برخی منابع به خطا یوموت نوشته‌اند) نام گرفته‌اند. بیشتر تکه‌های بازمانده در ایران کنونی، در خراسان و منطقه مرزی مازندران به سر می‌برند. گوکلان‌ها در کوهپایه‌ها و یوموت‌ها در جلگه‌های شرق مازندران جای گرفته‌اند. گوناگونی جغرافیای زیست بر زندگی اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم، پوشاک، هنرها و از جمله موسیقی آن‌ها، تاثیر روا و ناروا گذاشته است. موسیقی ترکمن مجموعه‌ای از آوا و نغمه‌های دل‌نشینی است که احساس، باور و منش‌های این مردم را پیش چشم تن و جان می‌نمایاند.

از دیر تا کنون ترکمن‌ها با ماهیگیری، بافندگی، کشاورزی و دامداری روزگار می‌گذرانند. شیوه دامداری و کوچ ایلی، بویژه تا گذشته نچندان دور، بر زندگی این مردم سایه افکند. گفتنی است که ردپای زندگی این چینی، در لابلای موسیقی ترکمن، خود را نشان می‌دهد: همهمه گوسفندان، بانگ‌سگ گله، هی‌هی چابک سواران و سم اسب‌ها، باد، توفان، نفس‌های گرم ماهیگیران دریای مازندران، خش ویژه خیس خاک بر، صدای چرخ نخ ریس، بانگ نمدمال‌ها، ریتم دفتین دختران و زنان قالی‌باف، نیایش، نمایش و... همه و همه چنان با ذهن نوازنده ترکمن تنیده شده است که وقتی سازش را کوک می‌کند و به بانگ وا می‌دارد، گویی از آواهای جاری زندگی‌اش مدد می‌جوید.

کودک ترکمن با لالایی مهر چشم می‌بندد، و با ریتم سنگین دفتین‌های قالی مادر و یا خواهر از خواب بر می‌خیزد. در نوجوانی با نواهای دلنواز «بخشی / باخشی» آشنا می‌شود و آنگاه که گرد پیری برگیسوان آفتاب خورده‌اش نشست، دو تار در بر می‌گیرد و اندوه و یا شادی‌اش را در آوازهای غریب سر می‌دهد. به راستی که میلاد ترکمن با موسیقی است و با همو جان می‌سپارد؛ شاید از همین رو است که موسیقی، برجستگی ویژه‌ای در فرهنگ و روزگار گذرانی ترکمن دارد.

ویژگی‌های کاربردی

آنگاه که بخشی در میان شور و هیجان مردم سازش را به دست گرفته و سروده‌های تغزلی و یاحماسی را اجرا می‌نماید، در احساسات خفته شوری بر می‌انگیزد؛ در چنین شرایطی، ترکمن می‌تواند ساعت‌های زیادی در رزمگاه‌ها از ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی خود دفاع کند!

مولودی، غزل، نقل، چوپانی، هودی، لاله / لاله، ذکر، نوحه و پرخوانی قالب‌های گوناگون کاربردی موسیقی ترکمن است. بیشتر این شکل‌های اجرایی، همراهی ساز و آواز سبب پیوند ویژه‌ای میان شعر و موسیقی در فرهنگ ترکمن‌ها شده است. پیوند میان ادب و موسیقی ریشه در گذشته تاریخی و نیز روش زندگی این مردم دارد. به دیگر سخن در میان قبیله‌هایی که مدام از سوی همسایگان تهدید می‌شدند؛ سخنوری، برانگیزی و آماده‌سازی جوانان برای جلوگیری و یا یورش، نقش اساسی داشته است. از این رو است که در بیان ترکمن‌ها ادبیات غنی و منظومی آفریده شده است که سرشار از حماسه‌آفرینی‌های مبارزان و رزم آوران ترکمن در دفاع از ارزش‌های قومی است. در کارنامه شاعران نام‌آوری چون مختوم‌قلی فراغی، ملانفس و کمینه، افزون بر روایت زندگی، پندآموزی و زیبایی‌دوستی سروده‌هایی از این دست کم نیست. چکامه‌هایی که همراه آهنگ دوتار بخشی در فضای تب‌آلود و بیمناک مردمی که آماج یورش دیگران قرار گرفته‌اند، پخش می‌شود و آنان را برای دفاع آماده می‌سازد. یا زمانی که در ایه‌ای عروسی به راه می‌افتد، بخشی با نواختن و خواندن سروده‌های تغزلی، و شادی آفرین، شکوفه‌های امید به زندگی در دل‌ها می‌شکوفاند. بدینگونه است که موسیقی ترکمن مانند دیگر زمینه‌های فولکلوریک با مردم زندگی می‌کند و با هر نسلی تازه می‌شود. بخشی‌حتی در عروسی‌ها و دیگر گردهمایی‌های شاد سخن از زندگی و تاریخ پرفراز و نشیب ترکمن می‌گوید، هرچند غمگین، اما با غرور و استوار از مردم خود می‌گوید. نخستین موضوعی که در مضراب‌ها، زینت‌ها، تحریرها و چرخش‌های ملودی به گوش جان می‌نشیند، همین توان پایداری است، حتی در هق‌هق سوزناک بخشی که نشان‌دهنده اندوه غرور ایلی است. شگفت این که این‌گونه موسیقی ترکمن - با این ویژگی‌ها - تنها در عروسی‌ها زنده و برجای مانده است. پیگیری این موسیقی در نشست‌های شاد، با ورود ناهمگونی ظاهری میانه آن‌ها، به تنهایی گویای ویژگی و پیچیدگی فرهنگ و آیین ترکمن‌ها است.

از گذشته تاکنون فرهنگ و هنر ترکمن - مانند روزگارشان - آماج تاخت و تاز و دستبرد زمانه و حکومتگران بوده است. در چند دهه اخیر نیز، رسانه‌های همگانی به جای همراهی و همکاری با مردم و فرهنگ‌دوستان، برای شناسایی، گردآوری، شناساندن و کمک به آفرینش موسیقی بومی، با ترفندهایی سبب کاهش اهمیت ویژه بخشی‌ها شدند، بخشی‌ها که روزگاری میان مردم ارزش والایی داشتند، چندان دچار دشواری‌های روانی و مالی شدند که بسیاری از آنان به آلودگی تن دادند. در چنین شرایطی پیدا است که شماری کژاندیش بر آن باشند که بخشی‌ها را نزد مردم، مشتی و لگردد، نوازنده و آوازه خوان بنمایانند! با این همه امروزه، با کوشش شماری از آگاهان و توانمندان هنر، موسیقی ترکمنی جانی دوباره یافت و افزون بر شمار اندک بازمانده از نوازندگان و خوانندگان پیشین، گروه‌های نوینی روی کار آمده‌اند. این موسیقی در گذر تاریخ پرفراز و نشیب خویش استادان بزرگی چون: چادوئر، چالمان، وه لیم کو، عاشور یولما، قلیچ‌جان، غیچاق چی، غار ادلی، گوکلان را به خود دیده است. جز

آن‌ها، بخش‌های برجسته گذشته - برپایه روزگار زندگانی - عبارتند از: قره شاهیر، جبار بخشی، کور قوجالی، پتک‌بخشی، حال نیاز بخشی، چولاق بخشی، دولت دوردی، قرمدالی گوکلان، دوردی بخشی، حان دوردی قجق چی، ایلک بخشی، بک گلدی، همراه قجق چی، عالی بخشی، کرخان، نوبت نیاز. از بخشی‌های نام‌آور هم‌روزگار ترکمن صحرا می‌توان از استاد نظری محبویی (از ایل یوموت - آتابای-)، آشورگلدی گرگزی (از ایل گوکلان)، دوردی تریک (از جعفربای) و بایلی تکه (از ایل تکه) یاد کرد.

موسیقی ترکمنی در چهار دستگاه: مخمس، تشنید (تجنیس)، نوایی و غریق‌لار اجرا می‌شود. درباره بخش‌بندی موسیقی ترکمنی آورده‌اند که تا کنون نزدیک به پانصد «مقام» ترکمنی شناسانده و اجرا شده است که هر یک از آن‌ها سبک و میزان‌های ویژه‌ای دارند. هر یک از مقام‌ها به یادمان رویداد برجسته‌ای آفریده شده است؛ مانند مقام «گۆک تپه / گۆک دغه مقامی» که به یاد فاجعه کشتار ترکمن‌ها به دست روس‌ها در سده 19 میلادی - آخرین نبرد 1881 - خلق شد.

همه مقام‌ها در چهار دستگاه: مخمس، تشنید (تجنیس)، نوایی و غریق‌لار جای دارند. دیگر اینکه این آهنگ‌ها - که بیشتر آن‌ها هنوز بی‌کلام نواخته می‌شوند - در چهار سبک ویژه و جدا از هم اجرا می‌شوند: 1 - گرگان بولی (ارتاچ)؛ 2 - خبوه بولی؛ 3 - ماری بولی سبک مرو)؛ 4 - دامان بولی. به سبب گیرایی و ویژگی هر یک از آن‌ها، امروزه بیشتر بخشی‌ها هر چهار سبک را می‌نوازند.

با آنکه در موسیقی عامیانه ترکمنی، وزن و ضرب برجستگی دارند، شگفت است که نزد گروه‌های بخشی - برخلاف موسیقی بیشتر قبیله‌ها - ساز ضربی دیده نمی‌شود و وظیفه نشان دادن ضرب آهنگ‌ها با نوازندگان دو تار است که به شیوه ویژه‌ای - با نواختن پنجه روی صفحه دوتار - انجام می‌دهند.

همه آهنگ‌های ترکمنی دارای ریتمی روشن و رده‌بندی شده هستند تا آنجا که گاه کواک، سازها را با ریتم کواک می‌کنند. بیشتر قطعه‌ها و ترانه‌های ترکمنی در میزان‌های ساده 4/2، 4/3، 4/4 و گاهی در میزان‌های ترکیبی 8/6 و 8/3 اجرا می‌شود. گاهی نیز میزان‌های «لنگ» 8/5 و 8/7 دیده می‌شود.

از دیگر پدیده‌های جالب آهنگ‌های ترکمنی دو صدایی است؛ بدینگونه که بیشتر فاصله یک چهارم دست با ملودی اصلی همراه است و صدای یاد شده با انگشت شست روی سیم دوم دوتار به دست می‌آید. یادآور می‌شود که سیم‌های دوتار را به فاصله چهارم دست کواک می‌کنند.

برپایه نقش پیام‌رسانی و تأثیر گذاری، موسیقی ترکمنی به گونه‌های زیر رده‌بندی می‌شود:

1- موسیقی عاطفی:

این گونه موسیقی به آواز اجرا می‌شود. مادر با آوایی غمین، احساسات و آرزوهای نهفته خود را به فرزند می‌گوید. این گونه موسیقی را به فارسی «لالایی» و به ترکمنی «هودی» hudi می‌نامند. سروده‌های لالایی‌ها سرشار عاطفه مادری و نشان‌دهنده رویاها و آرمان‌خواهی مادران است.

2- موسیقی تغزلی:

در این گونه (چنانچه از نام آن پیدا است) آوازه خوان سوز و گداز عاشقانه و شرح دوری دلداری را می‌خواند. موسیقی تغزلی ترکمنی را می‌توان به دو گونه «لأله/الله» و «چوپانی خوانی» بخش کرد.

1-2: «لأله/الله» را دختران جوان در میانه همسالان می‌خوانند. در آن معمولاً یکی از دختران «قا ووز» سازی که به فارسی زنبورک می‌نامند - می‌نوازد و تنی دیگر از دختران که نوایی خوش دارد، می‌خواند و شور دیگری به هم‌روزگاران خود می‌دهد!

2-2: «چوپانی خوانی» گونه‌ای دیگر از موسیقی تغزلی است که یادمانی از روزگار رمله داری است. جوان بر ساز خود - نی - دمیده و سروده‌هایی در گله از دشواری روزگار، زندگی و دوری دلداده می‌خواند یا ژرف نگری در چوپانی خوانی می‌توان ویژگی‌های جایگاه زیست و روش زندگانی آن‌ها را (رمله‌گردانی و کوچ روی) شناخت.

3- موسیقی حماسی - رزمی:

در این گونه موسیقی، بخشی همراه با دوتار نوازی، سروده‌هایی می‌خواند که بیانگر رزم‌آوری‌های جنگندگان و ستیهندگان مردمی است. «گور اوغلی / کور اغلی» بین ترکمن‌ها نیز چون دیگر خانواده‌ترک، پرآوازه ترین منظومه حماسی است که به شیوه «نقل خوانی» می‌نوازند و می‌خوانند.

از گذشته‌های دور تا کنون، در هنگامه خیزش‌های اجتماعی ترکمن‌ها، نقل خوانی سبب و یاکمک جنبش‌ها شده است. بدینگونه که با اجرای این موسیقی گروه‌هایی از جوانان برانگیخته می‌شدند و از فرمانبرداری حکومتگران و اربابان روی بر می‌تافتند و با آنان به پیکار بر می‌خاستند. همچنین گاه یورش بیگانگان و یا متجاوزین به پایداری می‌پرداختند.

4- موسیقی بزمی:

چنانچه از نامش برمی‌آید سرشتی شادی‌افزا دارد. در عروسی‌ها و جشن‌هایی از این دست اجرامی‌شود. بخشی‌ها با دوتار، کمانچه و همراهی آوایی خوش و شاد می‌نوازند و می‌خوانند و بر شادمانی و سرور مهمانان می‌افزایند. شعرهای این گونه موسیقی سرشار لطف و زیبایی، امید به زندگی و یادآور روزگار خوشی است. «شب خوانی» نیز شکل دیگری از همین موسیقی است، بدینگونه که در شب‌های بلند زمستان و یا در شب‌های ماه رمضان تازی (ماه روزه داری مسلمانان) در مهمانی‌های خصوصی، آن‌هایی که آوایی خوش و مهارتی در ساز نوازی، می‌خوانند و می‌نوازند و به دیگران شادی می‌بخشند.

5- موسیقی آیینی:

این گونه موسیقی که در برگزاری آیین‌ها و سنت‌های ویژه‌ای اجرا می‌شود، نشان‌دهنده شیوه‌ای از رابطه انسان با هستی (بر پایه باورهای طبیعت گرایی و یا دین باوری) است. برای نمونه می‌توان به «مولودی خوانی» اشاره کرد. در این جشن که ویژه ترکمن‌های مسلمان سنی باور است، آموزنده‌ها و پیوندگان دانش دینی در جشن میلاد پیامبر مسلمانان در مسجدی گرد می‌آیند و شادی خود را با همخوانی سروده‌هایی در ستایش آفریدگار و برجستگان دینی نشان می‌دهند.

نمونه دیگر «پرخوانی» یا «پری خوانی» است. در این آیین که یادمانی از گذشته‌های دور است و برای درمان بیماران - بویژه بیماران روان - کاربرد دارد. چند تن با اجرای حرکت‌هایی که به رقص ماننده است، می‌کوشند ذهن آشفته گردآمدگان - بیماران - را آرامش بخشیده و آنان را درمان کنند.

موسیقی آیینی ترکمنی چهارگونه «پرخوانی / پری خوانی»، «ذکر»، «مولودی خوانی» و «نوحه خوانی» است. هر يك از این چهار شیوه، کاربرد و جایگاه ویژه‌ای دارد.

شکل‌های اجرای موسیقی ترکمنی

موسیقی ترکمنی بر پایه چگونگی روش اجرای آن به سه دسته: سازی، آوازی، سازی-آوازی، رده بندی شده است.

1- سازی: در این شیوه - که تنها در آیین پرخوانی / پری خوانی به کار می‌رود - بخشی‌ها در مقام «نواپی» دوتار می‌نوازند، بی آنکه آواز خوانی شود.

2- آوازی: «ذکر / رقص خنجر»، «مولودی خوانی»، «نوحه خوانی» و «هودی» در این شیوه اجرایی جای‌دارند که در برگزیده آوازهای بی همراهی ساز است.

3- سازی - آوازی: بیشترین و گسترده‌ترین روش اجرای موسیقی ترکمنی، شیوه سازی - آوازی است. «چوپانی خوانی»، «شب خوانی»، «لأله / لله خوانی» و «نقل خوانی» روش‌های گوناگون این گونه موسیقی است. گروه نوازندگان (دو تن تار نواز و يك نوازنده کمانچه) سازهای خود را با هم «هم كوك» می‌کنند. پس از آن آهنگی می‌نوازند. نخست پیش درآمد (در ترکمنی «پیاده») نواخته و پس از آن آهنگ اصلی را می‌نوازند و می‌خوانند.

میدان‌های کاربرد موسیقی ترکمنی

- دیدگاه و روش اجرای هر يك از گوشه‌های موسیقی ترکمن در زندگی این قوم، جایگاه کاربردی ویژه‌ای دارد. به دیگر سخن برای هر قشری، برپایه نیازها و باورهای آنان، گونه ویژه‌ای از موسیقی نواخته می‌شود.

برای نمونه؛ آنگاه که یکی از قشر روحانی ازدواج می‌کند، در جشن همسرگزینی وی از موسیقی بزمی نشانی نیست بلکه «مولودی خوانی» است که به جشن ازدواج آن‌ها شور تازه‌ای می‌بخشد.

میدان‌های گوناگون به کارگیری موسیقی ترکمنی به روش زیر ردبندی شده است:

1- جشن‌ها

2- آیین‌ها

3- سوگواری‌ها

4- نشست‌های شبانه

5- بازی‌های کودکان

1- جشن‌ها

1-1: جشن میلاد پیامبر. ترکمن‌های مسلمان هر ساله در دوازدهم ربیع‌الاول - همزمان با زادروز پیامبر خود - نشست‌های جشن و شادمانی برپای می‌دارند. در مسجدها و آموزشگاه‌های دانش‌دینی، پویندگان دین گرداگرد هم نشسته و تنی از آنان پس از خواندن چند جمله از قرآن (کتاب مقدس مسلمانان) سروده‌هایی در ستایش پیامبر و بزرگان دین می‌خواند و دیگران نیز با همخوانی خود با وی همراه می‌شوند؛ همچنین در شماری سروده‌ها، همسرایان تنها ترجیع بند شعرها را همخوانی می‌کنند. از مولودی‌خوانی تنها در جشن‌های مذهبی و نیز جشن‌هایی که دوستداران دین برگزار می‌کنند، بهره می‌برند.

1-2: جشن آق قویون. زمانی که ترکمن مسلمانان سال شمار زندگانی‌اش به شصت و سه می‌رسد (همسال با پیامبر مسلمانان که شصت و سه سال روزگار گذراند) به این بهانه جشنی بر پا می‌دارد. در این همایش شاد همه اهل ابله می‌آیند و به برگزار کننده برای درازی

روزگارش تهنیت می‌گویند و شادی می‌کنند. مولودی خوانان با همخوانی خود برپه شدن نشست می‌افزایند و سبب شادی هر چه بیشتر شرکت کنندگان می‌شوند.

1-3: جشن میلاد. از گذشته‌های دور تاکنون ترکمن‌ها نیز چون دیگر مردم جهان برای میلاد نخستین فرزند - نزد شمار زیادی بویژه پسر - جشن شادی برپا می‌دارند. هر خانواده با در نظر گرفتن پایگاه اجتماعی خود، چنین گردهمایی شادمانه‌ای برگزار می‌کند. در جشن میلاد گاه از مولودی‌خوانان و گاه از بخشی‌ها برای شب خوانی دعوت می‌شود تا بر گرمی جشن بیفزایند.

1-4: ختنه سوران. در این جشن نیز ترکمن‌های مسلمان به شادمانی می‌پردازند. موسیقی این جشن نیز مولودی خوانی یا شب خوانی است.

1-5: عروسی. در میان ترکمن‌ها همسر گزینی برجستگی ویژه‌ای دارد که با یادداشتن سازمان ایلی و روش گذاران زندگی و همیاری‌های عشیره‌ای برجستگی آن فزونی می‌یابد. در این جشن نه تنهامسابقه‌های ورزشی و بازی‌های سرگرم کننده برگزار می‌کنند بلکه از بخشی‌ها می‌خواهند که بانواختن و خواندن برشادی جشن بیفزایند. موسیقی عروسی از گونه‌هایی چون مولودی خوانی، شب‌خوانی و نقل خوانی است.

2- آیین‌ها

1-2: پر خوانی / پری‌خوان. شیوه‌ای روان‌درمانی برپایه بهره‌گیری از موسیقی، رقص و نیز سودجستن از روان‌های نیک و بد است. پرخوان یا پری‌خوان با استفاده از بخشی و نیز چرخش‌ها و حرکات‌های سنجیده و رقص مانند خود، بیمار یا بیماران گردآمده را جذب خود می‌کند. در چنین شرایطی با یاری گرفتن از پری‌ها و روان‌های نیک به رد روان‌های بد می‌پردازند.

در این روش درمانی، پرخوان می‌کوشد ذهن آشفته بیمار را به سامان برساند و در زمان ویژه‌ای با فرو بردن تیزی نوك شمشیر در جای‌هایی از تن (مانند گوشه‌های چشم) شوکی به بیمار دست دهد. شوکه شدن بیماری که مجذوب فضای سرشار موسیقی و کردار پرخوان است و ظاهراً ذهن سرگردانش آرامشی یافته است سبب بیرون آمدن ناگهانی وی از حالت جذب می‌شود، در فرجام تندرستی اش را باز می‌یابد.

در این آیین موسیقی برجستگی زیادی دارد. بخشی با نواختن آهنگ‌هایی در مقام نوایی (که ریتم و ملودی آرامی دارد) به تندی پدیدایی حالت جذب در بیمار کمک می‌کند. دیگر آنکه در این آیین، تنها موسیقی سازی به کار می‌آید.

2-2: ذکر (رقص خنجر). از آیین‌های برجسته و کهن ترکمن‌ها است که به بهانه‌های گوناگونی چون عید و جشن‌های بزرگ برگزار می‌کنند. دیگر اینکه ذکر خنجر یا رقص خنجر را می‌توان گونه‌ای ورزش نمایشی، نیایشی رسمی دانست. آگاهی چندانی درباره چرایی، چگونگی و دگرگونی‌های این رقص به دست نیست، گویا ریشه در سماع درویشان و صوفی‌گراها داشته است که از سوی ترکمن‌های فرقه نقشبندیه، به فرهنگ این مردم راه یافته است. شماری از پژوهشگران کنونی رقص خنجر را همانند آیین گوات در بلوچستان و آیین زار در کناره‌های خلیج فارس دانسته‌اند.

مراسم ذکر خنجر به روش گروهی برپا می‌شود. شمار گروه از پنج نفر آغاز می‌شود و می‌تواند هفت، نه، یازده و یا افزونتر شوند. میان داری یا رهبری گروه برعهده فرد برتری در زمینه‌های توان، کار آزمودگی، آشنا با ورزش و بویژه داشتن صلاحیت دینی است. افراد

گروه در دو دسته برابر به فاصله نزدیک سه تا چهارمتر روبروی هم می‌ایستند. پس از آن میان دار با نیایش ذکر گونه برنامه را آغاز می‌کند. گروه با صدای ویژه‌ای که از بن گلو بیرون می‌آید و نشان از بی‌باکی و دلیری دارد، در درازای برنامه رهبر را در خواندن غزل همراهی می‌کنند. حرکتهای دست و پا که از سوی رهبر گروه هماهنگ می‌شود، نخست نرم است و اندک‌اندک تند و پیچیده می‌شود. در بخش‌های آخر واژه‌های ذکر بریده و تند برمی‌آید و برنامه عرفان گرایانه می‌شود. در پایان افراد گروه دو دست را سوی بالای می‌برند.

این آیین در سه بخش با حرکتهای ویژه اجرا می‌شود:
1- دور مه غزل. 2- یکه دهم. 3- اوچ دهم.

دورمه غزل: پس از اجرای نیایش از سوی فردی روحانی و یا رهبر گروه، با آهنگ غزل ذکر خنجر آغاز می‌شود. در این بخش گروه ایستاده و با خم و راست کردن زانو و دست راست، خود را با غزل هم‌آهنگ می‌کنند. در این مرحله چند بیت از غزل عرفان گرایانه را همراه ذکر می‌خوانند. همزمان با اشاره میان دار، گروه آماده اجرای بخش دوم می‌شود. یادآور می‌شود دور مه غزل به معنای حرکت در حالت ایستاده با آهنگ غزل است.

یکه دهم: به معنی حرکتی در حالت یک گام. در آغاز این بخش نیز چند بیت غزل را با ذکر می‌خوانند. در هر مرحله آهنگ غزل و ذکر، حرکتهای دست و پای گروه به گونه هماهنگ دگرگون می‌شود. در مرحله دوم گروه گرداگرد هم ایستاده، یک گام به پیش نهاده و می‌چرخند. آنگاه پای راست خود را در کانون دایره کوبیده، پس از آن به گونه نخست باز می‌گردند و در پیرامون دایره جای می‌گیرند. پس از چند بار اجرای این حرکتهای، به گاه نیاز به اشاره میاندار بخش سوم آغاز می‌شود.

اوچ دهم: به معنی حرکت در حالت سه گام. با اشاره میاندار، گروه همانگونه که جای دارند، دایره وار حرکتهای را تغییر داده و در گرداگرد دایره سه گام پیش نهاده و به سوی کانون آن می‌چرخند. در پی آن پای راست را یک بار به میانه و بار دیگر بیرون از دایره می‌کوبند و باز به حالت نخست در پیرامون دایره جای گرفته و حرکت پیشین را از سر می‌گیرند. بدینگونه ذکر همچنان دنبال می‌شود. پس از اینکه رهبر گروه واژه خنجر را بر زبان آورد افراد یک زانو در گرداگرد کانون دایره می‌نشینند و خنجری را که به کمر بسته‌اند از نیام بیرون کشیده و از جا بر می‌خیزند. در پی آن پای راست را به جلو می‌کوبند و نوک خنجر را به سوی بالا می‌گیرند. در اینجا ذکر خنجر پایان می‌یابد.

3- سوگواری‌ها

نوحه خوانی گونه‌ای از موسیقی آوازی ترکمنی است که در آیین سوگواری به کار می‌آید. نوحه‌خوانان - که بیشتر از خویشان مرده هستند - با هماهنگ خوانی سوگ سروده‌هایی می‌کشند که افزون بر پاس یاد رفته، بازماندگان را آرامش دهند.

4- نشست‌های شبانه

چنانچه از نام آن برمی‌آید، کاربرد این گونه موسیقی بیشتر در بزم‌هایی چون مهمانی‌های ویژه، خوش‌گذرانی، خوش باشی بلند زمستانی و یا در شب‌های ماه رمضان (برای ترکمن‌های مسلمان) است. بخشی‌ها با «شب خوانی» و «نقل خوانی» بودگان این نشست‌ها را شاد می‌کنند. هر از گاه در اینگونه نشست‌ها آنانی که دستی در نوازندگی و یا خوانندگی داشته باشند برای نشاط بیشتر و یا کار آزمایی می‌نوازند و یا می‌خوانند.

5- بازی‌های کودکان

برای شماری از بازی‌های کودکان که پایه آن‌ها سروده خوانی است، گونه‌ای از موسیقی آوازی به‌کار می‌رود. برای نمونه در بازی «آی ترک، گون ترک» «همخوانی بازیکنان دو دسته شیوه‌ای از موسیقی آوازی است.

بخشی‌ها

نوازنده و خواننده ترکمنی را بخشی می‌نامند. یک گروه موسیقی ترکمنی معمولاً از دو تن دوتارنواز و یک کمانچه زن تشکیل می‌شود. سرپرست نوازندگان و خوانندگان را «خلیفه بخشی» می‌گویند. سازبخشی، بخش برجسته‌ای از زندگی او است. بیشتر بخشی‌ها جز این هنر، پیشه دیگری ندارند.

آورده‌اند که اوغوزها - نیاکان ترکمن‌ها - هنگام کوچیدن از باختر چین و جنوب مغولستان کنونی به سوی آسیای مرکزی امروزی، خنیاگران دوره گردی با خود داشتند که از آن‌ها به نام «اوزان» یاد می‌کردند. اوزانها زبان گویا و رسای دردها و ستمهای مردم بود. پیشه آنان بن مایه‌های ژرفی در آیین شامانیسم و پرخوانی (جادو پزشکی، موسیقی درمانی) داشت. اوزانها در ستایش زندگی، ستیهندگان و گردآوران ایل می‌سرودند و مردم نیز آنان را گرامی می‌داشتند.

به درستی می‌توان گفت که اوزانها بنیانگزاران موسیقی خانواده بزرگ ترکمن ترک زبان‌ها بوده‌اند. به دیگر سخن اوزانها، بخشی‌ها، عاشیق‌ها و ترکی سرایان سده‌های گذشته بودند که سوگ، شادی، رزم و بزم انبوه انسانها و آرمان‌ها را با واژه‌هایی ساده و آهنگ‌هایی بر گرفته از طبیعت و کار، به‌گونه دلنشین و پیراسته در گذر روزگاران از نسلی به نسل دیگر به اکتونیان رسانیده‌اند. در این میانه می‌توان از برجسته‌ترین اوزان فرهنگ ترک زبان‌های پس از اسلام، از «غورقوت آتا» یا «داده / دده غورقوت» یاد کرد که شمار زیادی از منابع همچون **جامع التواریخ** (از رشیدالدین فضل‌الله همدانی) و **موسیقی ترکمن** (از اسپینسکی) از او به بزرگی یاد کرده‌اند.

بخشی یا باغشی ترکمنی بازماندگان و یا رهروان اوزان‌ها هستند. درباره این واژه پژوهشگران و تاریخنگاران معانی گوناگونی به دست داده‌اند. اسپینسکی پژوهشگر بلند آوازه روسی در موسیقی ترکمن آورده است: «بخشی به کسی اطلاق می‌شده است که خط او یغوری را می‌توانسته بخوبی بخواند» «همو در برگی دیگر نوشته است: «بکاشی واژه‌ای مغولی است و معنی استاد می‌دهد و به کسی اطلاق می‌شده که حالات شمن را به خود می‌گرفته است» «در واژگان فارسی این واژه به معنای بخشیدن و دهش آمده است، یا بخشی‌ها، روان پزشکی هستند که نفسی گرم به ایشان بخشیده شده است.

بر پایه منابع گمان نمی‌رود کاربرد واژه بخشی به‌جای اوزان از 250 تا 300 سال فراتر باشد زیرا مردم هم روزگار مختومقلی / مخدومقلی فراغی، پر آوازه ترین سخن سرای ترکمن، بیشتر از اوزان نام می‌بردند تا بخشی. مختومقلی در سروده‌ای از این دو واژه یاد کرده است. «اگر به ایل سعادت روی کند، بخشی و اوزان در آیند» «از آن زمان تاکنون رفته رفته اوزان از یادها بیرون شد و بخشی / باخشی / باغشی برجای آن نشست. بخشی همه جا با دوتار و آواز از فرهنگ، تاریخ، درد و یا شادی ایل خود می‌گوید. نوای او و سازش در هم

کردی از همه بود و نبود ترکمن است، چندان حرف ناگفته از گذشتگان تا اکنونیان در ذهن و انگشتانش دارد که شاید هرگز درنگی برای اندکی آسایش زیستن نیابد.

سازهای ترکمنی

پس از شناساندن مفهوم فشرده بخشی و جایگاه آنان در فرهنگ ترکمن، در اینجا به ضرورت آشنایی با ابزار موسیقی ترکمنی، کوشش شده است فشرده‌ای از دانسته‌ها درباره چگونگی ساختمان و کارایی سازهای ترکمنی بیاید. همین جا باید افزود که به گمان نگارنده بر دوستداران و کارآمدان فرهنگ و هنر ترکمن است که؛ 1- در زمینه چگونگی و چرایی پیدایی، دگرگونی و گسترش سازها و آهنگ‌های ترکمنی، پژوهش‌های شایسته و به دور از افسانه‌ها انجام شود. 2- درباره تأثیر موسیقی قوم‌ها و ملیت‌های همسایه و ترکمن‌ها برهم (برای نمونه در ایران، موسیقی خراسان، موسیقی کوچندگان کرد و ترک‌شمال خراسان، موسیقی شرق و میانه‌مازندران) به دور از هرگونه پیش‌داوری قومی، منطقه‌ای پژوهش شود. ناگفته پیدا است یکی از بهترین دستاوردهای چنین پژوهشی شناخت همسایگان، دریافت زمینه‌های ستم‌همگانی بر قوم‌ها، شناسایی و شناساندن زمینه‌های کار برای زدودن تعصبات قومی، ملی و فرجام آن، همداستی و همراهی ستمدیدگان علیه هر گونه کژی است.

دو تار

همانگونه که پیش از این فشرده‌هایی درباره دوتار نوشته شد، این ساز برجسته‌ترین ساز ترکمنی است و بیشتر از دیگر ابزار موسیقی کارایی دارد. دریغ، درباره پیدایی و دگرگونی این ساز، آگاهی‌های در دست آغشته به افسانه است که به ناگزیر به آن اشاره می‌شود. شماری از پیشینیان آورده‌اند که قنبر / بابا قنبر تیمارگر اسب علی (نخستین امام مسلمانان شیعه) آفریننده دو تار است اما شوکور باخشی (از برجستگان موسیقی ترکمنی در سده 19م) و برخی دیگر بر این باورند که افلاطون و فیثاغورث دو تار را پدید آورده‌اند. به سبب دیرینگی استفاده از دوتار در میان مردم آسیای مرکزی به روشنی می‌توان دیدگاه نخست را رد کرد.

درباره معنای واژه دو تار نیز دو دیدگاه به دست است. برپایه دیدگاه نخست «دوتار» واژه‌ای مرکب است و بن مایه‌اش از زبان فارسی است، مانند سه تار و چهار تار که در میان ایرانی‌ها، از بک‌ها و تاجیک‌های کنونی کارایی دارد. اما برپایه دیدگاه دوم، دوتار (هم برای واژه و هم برای ساز) واژه‌ای ترکمنی است؛ زیرا در گذشته‌های دور دوتار را «توت تار» می‌نامیدند، برای آنکه این ساز از چوب درخت توت ساخته شده و به آن تار بسته‌اند. آورده‌اند که در گذر زمان و سایش و دگرگونی واژه‌ها نزد مردم «توت تار» به «دو تار» دگرگون شد.

دو تار ویژه ترکمن‌ها نیست بلکه با اندک تفاوتی با نام‌های گوناگونی چون تامبور، چونگور، دومبرا، کوموز نزد مردم آسیای مرکزی مانند ازبک‌ها، اویغورها، تاجیک‌ها، قاراپاق‌ها، قرقیزها و قزاق‌ها شناخته شده است و استفاده می‌شود. دیگر اینکه دوتار تنها نام این ساز، نزد ترکمن‌ها، نیست زیرا ترکمن‌های یوموت از آن به «تامدئرا» یاد می‌کنند و نوازنده‌اش را «تامدئراچی» می‌خوانند.

درباره پیدایی واژه تامدنرا نیز دو دیدگاه بر جا است. برپایه دیدگاه نخست، از آنجا که غایاق (سرپوش / صفحه) را با دمای مشخصی (چندان که نسوزد) در تئور می‌پزند و از آنجا که در زبان ترکمنی به تئور «تامدنر» و پخته شده در تئور را «تامدنرا» می‌گویند، از این رو بر دوتار تامدنرا نام نهادند.

شماری دیگر بر این باورند که نام تامدنرا برگرفته از آوای این ساز است. برای برهان آورده‌اند که قوم‌های قرقیز و قزاق از سازی به نام «دومبرا» استفاده می‌کنند که از خانواده دوتار است. در دنباله آورده‌اند که نامگذاری بر این ساز نه برپایه پدیدار از چه موادی، بلکه بر اساس صدای آن (دومبور - دومبور / تئمبر-تئمبر) بوده است. از آنجا که «تئمبر - تئمبر» یا «تامئر - تامئر» با دو مبرا همانندی دارد برای همین در گذر زمان به «تامدنرا» تغییر یافت. به گمان نگارنده از این دو، گمان دوم به واقعیت نزدیکتر است.

ساختمان دو تار چندان پیچیده نیست. خوش صدایی این ساز نه تنها به نوازنده بلکه تا اندازه‌ای بستگی به شیوه ساخت آن نیز دارد. افزون بر کاردانی در ساختن دو تار آشنایی سازنده به فنون نوازندگی نیز از عوامل موثر در خوش صدایی دوتار است. امروزه برای ساختن سه بخش چوبی دوتار سه گونه چوب به کار می‌آید. ساپ (به فارسی دسته) را از چوب درخت زرد آلو (قیسی)، کادی (به فارسی کاسه یا بدنه) را از چوب درخت توت نرو غایاق (به فارسی سرپوش یا صفحه) را از چوب درخت توت آماده می‌سازند.

کادی صدای تار را تقویت کرده و پژواک می‌کند. نازکی و ضخامت کادی تأثیر زیادی بر صدای زیر و یابم دوتار دارد. پس از تقویت صدا به وسیله کادی، در غایاق دلنشین و رسا می‌شود. پرده‌ها و غولاق (گوشی و پیچ تنظیم) روی ساپ جای دارند.

برای ساختن تار نخست از روده جانوران استفاده می‌شود. در گذر زمان ابریشم به کار رفت و از اوایل سده کنونی ابریشم نیز به کنار گذاشته شد و جای خود را به تار سیمی داد. تارها از یک سوبه «بوونیوز» و از دیگر سوی به غولاق (به فارسی گوشی) وصل می‌شود. یادآور می‌شود بوونیوز، که در پایانی بدنه جای دارد، از شاخ حیوانات و غولاق، که روی ساپ قرار می‌گیرد، از فلز برنج ساخته می‌شود.

از آنجا که باید تارها در فاصله ویژه‌ای میانه غایاق و ساپ جای گیرد برای همین دوگونه خرك به کار می‌آید. یکی به نام «اشهك» که از چوب ساخته شده و در بخشی پایانی غایاق جای می‌گیرد و دیگری به نام «یوقارقی بوونیوز» یا «شیطان اشهك» (به فارسی خرك بالایی) از شاخ یا استخوان جانوران درست شده و پیش از نخستین پرده قرار می‌گیرد. پس از گذراندن تارها از روی شیطان اشهك با پرده‌ای به نام «شیطان پرده» به دسته بسته می‌شوند. با این ترفند تارها روی خرك بالایی پایداری می‌یابند.

دو تار سبزه پرده به نام‌های: باش، نوایی، گوک لنگ، قیامت پرده و شیروان پرده دارد که روی ساپ جای دارند. با پیچاندن غولاق دوتار تنظیم می‌شود. تارها در دوتار، تنظیم شده به فاصله چهارم (اکوردکوارتا) است. اگر تار بالایی را نرم‌تر از پایینی ببندند با اینکه هر یک صدای جداگانه‌ای دارند چنانچه هم نوازی شوند نوای موزونی به گوش می‌رسد که به ترکمنی «دوزگون» می‌نامند.

زنبورك

از سازهای دهنی است که از نی و یا فلز ساخته می‌شود و به ترکمنی « غوپوز » می‌نامند . این ساز هفت تا دوازده سانتیمتر درازا دارد. ویژگی این ساز در آن است که تنها نوجوانان و جوانان، بویژه دختران قالی‌باف، در جشن‌ها و نشست‌های شاد آن را می‌نوازند.

کمانچه

نام ترکمنی آن قنجاق / قجق است. از سازهای زهی ایرانی است و تاریخ به کارگیری آن در موسیقی ترکمنی به درستی پیدا نیست. شماری از پژوهشگران بر این باورند که نزدیک به دو سده است که ترکمن‌ها از کمانچه بهره می‌گیرند، همچنین آورده‌اند که نخستین بار ترکمن‌های یوموت منطقه خیوه آن را از ازبک‌ها فرا گرفتند و در آن تغییری دادند. با آنکه قنجاق با کمانچه ایرانی همانندی دارد ولی به سبب داشتن سه سیم، کوچکتر بودن کاسه، نداشتن پرده بندی و آرشه کمان گونه، ساز جدایی شناخته می‌شود. در روزگار گذشته، کاسه قنجاق را از کدوی آبی، رویه‌اش را از پوست خشک آهو و تارهای آرشه را از موهای دم و یا پالاسب می‌ساختند. در گذر زمان بخشی‌ها در این ساز چندان دگرگونی داده‌اند که اینک یکی از سازهای کارآمد و پایه‌ای موسیقی ترکمنی است و با آن همه مقام‌ها را می‌نوازند.

کمانچه‌های کنونی دارای دسته و کاسه‌ای نازک و خوش تراش به قطر هشت سانتیمتر از چوب درخت توت است. برای آنکه نوازنده بتواند این ساز را بر زمین گذاشته و در زاویه‌های ویژه‌ای بگرداند سازندگان میله آهنی باریکی را از بیرون کاسه به درون ساز می‌گذارند که پس از گذشتن از درازای کاسه نزدیک به ده سانتیمتر به درون دسته فرو می‌رود. به جا است گفته شود که همه منابع درباره میزان تأثیر این میله در اندازه و کیفیت صدای قنجاق سکوت کرده‌اند. درازای قنجاق از میله تا سر دسته شصت و آرشه آن پنجاه سانتیمتر است.

نی

از سازهای دهنی که از گذشته‌های دور تا کنون میانه همه مردم گیتی شناخته شده است. نی ترکمنی سه گونه است: 1- دیلی تویدوک، 2- قارق تویدوک / یدی بوغوم / یدبغین، 3- قوشه تویدوک.

1- دیلی تویدوک. نام ترکمنی نی زبانه دار. به درازای نزدیک به بیست و پنج سانتیمتر. امروزه جز نزد چوپانان و نیز اجرای برخی آهنگ‌ها چندان کارایی ندارد. شماری از منابع آن را دو لوله‌ای / جفتی دانسته‌اند. برخی گمان آورده‌اند که این گونه نی و نیز قوشه دیک را ترکمن‌های جلگه خراسان از مردم غیر ترکمن گرفته‌اند.

2- قارق تویدوک. به یدی بوغوم یا یدبغین نیز آوازه دارد. در فارسی به آن نی هفت بند می‌گویند. به درازای نزدیک به چهل سانتیمتر. چهار سوراخ در بالا و یک سوراخ در پائین دارد. نوازندگان بیشتر از این گونه نی استفاده می‌کنند.

3- قوشه تویدوک. نام ترکمنی نی دو لوله‌ای یا جفتی. این ساز از به هم بستن دو نی باریک و کوتاه به دست می‌آید. چنانچه پیشتر آمد شماری منابع گمان آورده‌اند که این نی از ابزار موسیقی ترکمنی نبود و ترکمن‌های جلگه خراسان از دیگران فرا گرفتند و به کار می‌رفتند. امروزه کمتر از این ساز بهره می‌گیرند.

کتابنامه

1-مقاله‌ها

- آق آتابای، شمس الدین. «مقامات موسیقی ترکمن: بیکه حالان». یاپراق، ش 1 (زمستان 1371) 49-52.
- اشتری، بهروز. «موسیقی ترکمن». مجموعه مقالات اولین گردهمایی مردم شناسی سازمان میراث فرهنگی (بهار 1371) 9-18.
- اونق، قربان‌علی (کاکا) گفتگو درباره دو تار». [گفتگوی یکی از سازندگان دوتار ترکمنی]. یاپراق، ش1 (زمستان 1371) 23-27.
- جوسنان، بهمن؛ درویشی، محمدرضا. « موسیقی مقامی ایران » [بخش موسیقی ترکمن و مازندران] ادبستان، ش 36 (آذر 1371) 177-179.
- بیگدلی، محمدرضا. « بخشی و موسیقی ترکمن ». ایران شناسی، 1، ش 3 و 4) اسفند 1370) 26-32.
- « پیوند مردم با موسیقی در جشنواره فجر» [موسیقی ترکمنی]. همشهری (1372/11/19) 9.
- «- تب اسب در ترکمن صحرا». [گزارشی از برگزاری موسیقی مازندرانی و ترکمنی در فستیوال آوینیون فرانسه] آهنگ، 3، ش 5 (بهار 1371) 207-210.
- تکه، مجید. «دوتار ترکمنی». آهنگ، 3، ش 5 (بهار 1371) 81-86.
- حقیقی، محمد حسین. «سمفونی صحرا؛ انتقال آیین‌ها و موسیقی ترکمن به مخاطبین خود». [گفتگو با کارگردان فیلم سمفونی صحرا] جوانان امروز، ش 1318 (1371/12/17) 11.
- شودزکو، الکساندر. «ترانه‌های عامیانه ترکمن ». نخبه سیفیه (1360): 85-101 [شماری منابع نام وی را خودزکو آورده‌اند]
- غریب، غلامحسین. «نیایش و دعا در آوازهای شمال» [بخش موسیقی و رقص‌های آئینی ترکمنی] فرهیخته، ش2 (نیمه دوم مرداد 1357) 12-13.
- قوجق، نورمحمد. «مقامات موسیقی ترکمن: حاجی قولاق» [بسرروایت باباقلی فخری] یاپراق، ش2 (1372) 17-22.
- میشری، لطف الله. « موسیقی ترکمن‌های دشت گرگان». موسیقی، ش 28 (دی 1337) 9-12.
- مهرپویا، جمشید. «موسیقی ترکمن». آهنگ، 3، ش 5 (بهار 1371) 59-66.
- «نگرانی هنرمندان موسیقی ترکمن». همشهری (1372/12/17) 10.

2- در کتاب‌ها

- بیگدلی، محمدرضا. ترکمن‌های ایران. تهران: پاسارگاد، زمستان 1369: ص 269، 481 [ذکر خنجر، موسیقی ترکمنی].
- سعیدی، محمد سعید. کارنامه اداره فرهنگ و هنر گرگان و دشت از بدو تأسیس تا 2535. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، 1356 : ص 139، 187، 183. [برنامه‌های اجرا شده موسیقی و رقص ترکمنی .]

گلی، امین‌الله. تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها. تهران: علم، زمستان 1366 : ص 284-290 [موسیقی ترکمنی، ذکر خنجر].
 -مبشری، لطف‌الله. آهنگ‌های محلی دفتر اول : ترانه‌های ساحل دریای مازندران. تهران :
 اداره موسیقی، دی 1323 : ص 27-28 . [نت سه آهنگ ترکمنی].
 -معینی، اسدالله . جغرافیا و جغرافیای تاریخی گرگان و دشت. تهران : بی‌نا، اسفند 1344 :
 ص 100-102 [موسیقی ترکمنی، ذکر خنجر].
 -وامبری، آرمینیوس. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه. ترجمه فتحعلی
 خواجه نوریان. تهران : علمی و فرهنگی، 1370 «چاپ 4» : ص 410، 412، 441.
 [دیرینگی موسیقی ترکمنی و پیوند آن با شعر ترکمنی].

* این نوشته بازمانده‌ای از 1374 است. دو بخش آغاز آن
 با نام دیگری در جایی پخش شد و پیراسته‌اش در « ایل گون
 »، ش 3 (شهریور / 1376 سپتامبر 1997) و (4 آذر/دسامبر)
 و 5 اسفند/مارس 1998) به چاپ رسید.